

تفسير احمد

جزء - (22)

سورة التيسر
Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «يس»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة «يس»

23، 22

سورة يس در مکه نازل شده و داراي هشتادو سه آيه و پنج ركوع است.

وجه تسميه:

اين سوره به «سورة يس» موسوم است؛ كلمه «يس» از (آيه اول اين سوره) گرفته شده چون خداوند متعال سوره شريف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان دهنده اعجاز قرآن است. و همچنان از حروف مقطعه قرآن است و معاني مختلفی براي آن ذکر شده است.

ارتباط و مناسبت اين سوره با سوره فاطر:

ارتباط و مناسبت هر دو سوره راميتوان در نکات ذيل خلاصه و جمع بندي نمود.

الف: در آيه 13 سوره فاطر آمده است «و سخر الشمس و القمر» و در آيه هاي 37 و 38 سوره يس ميخوانيم: «و آية لهم الليل...»، هر دو برخي از دلايل قدرت الهي را در هستي اثبات مي کنند.

ب: در سوره ي فاطر ميفرمايد: «...کشتي ها را در آن مي بيني که موج دريا را مي شکافند...» (آيه 12) و در سوره يس ميفرمايد: «آيتي ديگر براي آنها اين است که ذريه ي آنان را در کشتي گرانبار سوار مي کنيم» (آيه 41).

فضيلت سوره يس:

در حديث شريف به روايت ابن عباس رضي الله عنه آمده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لوددت أنها في قلب كل إنسان من أمتي: همانا دوست داشتم که سوره يس در قلب هر انسان از امت من مي بود». يعني: هر يك از افراد امت من آن را حفظ مي داشت.

همچنين در حديث شريف آمده است: «يس را بر مُردگانتان بخوانيد». بدین جهت، ابن کثير به نقل از برخي علماء فرموده است: «از ويژگي هاي اين سوره يکي اين است که در هيچ کار دشواري خوانده نمي شود، جز اين که خداوند جلّ جلاله آن کار را آسان مي کند، لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر (شخص درحالت نزع و جان کندن) نيز سبب نزول رحمت و برکت گرديده و بيرون آمدن روح را بر وي آسان مي کند. والله أعلم».

همچنين در حديث شريف آمده است: «من قرأ يس في ليلة ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس يس را در شبی به طلب رضاي خدای عزوجل بخواند، بر وي آمرزيده شده است».

همچنان پيامبر صلی الله عليه و سلم فرموده است: «هر چيزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره يس، آرزو ميکنم در قلب يکايک امتم جا بگيرد.» (بزار آن را روايت کرده است).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره يس:

طوريکه ياد آور شدیم سوره يس داراي (83) آیات، و به تعداد (733) کلمات و به تعداد (3086) حروف مي باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف

سوره یس مختلف بوده که شما می‌توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

همچنان سوره یس از جمله سوره های است که با حروف مقطعه آغاز میشود، و اولین سوره ای است که با قسم شروع شده است.

محتوای سوره «یس»

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره «یس» از جمله سوره های مکی است که به صورت کل سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه، دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آغاز یافته است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبد الله را تکذیب می‌کردند. لذا عذاب و انتقام خداوند متعال آنان را فرا گرفت.

بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه «انطاکیه» را مطرح می‌کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت بر حذر باشند.

وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می‌کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خداوند متعال او را در بهشت جای داد، ولی الله تعالی به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان بر انداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

همچنان سوره «یس» دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می‌دمد شروع کرده، آنگاه از منظره شب که روز از آن جدا می‌شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظره آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خداوند متعال در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی‌کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می‌پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل های اولیه بشر را در بر دارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عز و جل می‌باشند.

بعد از آن سوره به بحث در باره قیامت و خوف و ترس این روز پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان ها از قبر بر می‌خیزند، و درباره اهل بهشت و اهل دوزخ بحث نموده، و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پرهراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ های پر نعمت مستقر میشوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.

سوره «یس» همچنان با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می‌یابد.

خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی):

در نزد برخی از مسلمانان یاد آوری چنان است که: (سوره یاسین را بر مرده هایتان بخوانید) و این روایت را از جمله احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شمارد: از جمله می‌گویند: «إقرأوا علی موتاکم یس» باید گفت این حدیث ضعیف می‌باشد، و اگر چنانچه حدیث

صحيح هم باشد محل و وقت قرائت آن هنگام احتضار و از دنيا رفتن محتضر مي باشد، در اين هنگام سوره ياسين بر وي خوانده مي شود، و اهل علم گویند در آن فائده اي است و آن هم آسان خارج شدن روح از كالبد فرد محتضر مي باشد، زيرا در اين سوره آيه: «**قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ**» (26) (27) (به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: اي كاش قوم من مي دانستند كه پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جاي داد).

ترجمه و تفسیر سوره یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

یس ﴿۱﴾

یس [یاسین] (مفهوم این حروف به الله معلوم است).
از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!». «یس» از جمله حروف مقطعه و طوریکه یاد آور شدیم که: (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

همچنان باید گفت که: حروف مقطعه برای معنی وضع نشده بلکه برای ترکیب کلمه می باشد و در عین حال مفسران از این مطلب صرف نظر کرده برای یاسین معانی فرضی نوشته اند از آن جمله یاسین یعنی؛ ای سید، و یا؛ ای سید المرسلین و مانند اینها. نکته دیگر آنکه کفار به قرآن و خود محمد صلی الله علیه و سلم ایمان نداشتند پس چگونه اینجا در مقام اثبات نبوت او به قرآنی قسم خورده که ایشان قبول نداشتند؟ جواب این است که این قسمی است که به صورت ظاهر قسم است ولی در حقیقت دلیلی بر نبوت است زیرا قرآن معجزه و دلیل نبوت است، حق تعالی خواسته بفرماید قسم به این کتابی که روشنگر مطلب نبوت است که تو از مرسلین می باشی، و به اضافه کفار می دانستند که قرآن نزد محمد صلی الله علیه و سلم و مؤمنین بسیار عظمت دارد و به دروغ به آن قسم نمی خورند و لذا اینجا به قرآن قسم یاد کرده. و ذکر صفت حکیم برای قرآن دلالت دارد که سراسر قرآن و همه آیات آن حکمت است (تفسیر تابشی از قرآن).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 12) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.

وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿۲﴾

قسم به قرآن پر از حکمت. (۲)

«الْحَکِیمِ»: دارای حکمت و دانش سودمند.

واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و سلم به قرآن حکمت آموز که مملو از حکمت است، قرآنی که الفاظ و معنای آن را محکم ساخته و با موجودات حکمت ها، احکام شرعی و براهین، آن را مشرف و بلند مرتبه ساخته است. هدف کلی از این قسم این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده الله است شک و تردید نکند.

امام قرطبی میفرماید: قسم به قرآن که: درنظم و معانیش استوار است و خللی در آن رخ نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۴/۱۵).

ابو سعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجاز انگیزش گویای حکمت است و شگفتی های حکمت را در بردارد. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۷).

بطور خلاصه باید گفت: که الله تعالی قسم به کتابی یاد نموده است که: نظم و معانی بدیع و محکم و اعجاز انگیز در بردارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه بلاغت و رسایی رسیده، و از جانب پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی شده است.

شان نزول آیات آیه 1 - 10:

900- ک: ابونعیم در «دلائل» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (در مسجد الحرام قرآن کریم را به صدای بلند قرائت می‌کرد. مشرکان قریش از این امر رنجیدند و به دستگیری آن بزرگوار اقدام نمودند. ناگاه دست های آن ها به گردن شان پیچید و بینایی خود را از دست دادند. خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و عرض داشتند، ای محمد! تو را به الله و پیوند خویشاوندی سوگند می دهیم. پیامبر دعا کرد و آن حالت از آن ها دور شد. پس: «یس» (1) وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمَ (2) اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (3) عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (4) تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ (5) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا اَنْذِرَ اَبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَیْ اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (7) نازل شد.

ابن عباس (رض) میگوید: از آن گروه یک نفر هم مسلمان نشد. (ابو نعیم «دلائل» 153 روایت کرده است، در این اسناد نصر بن عبدالرحمن متروک و اسناد جداً ضعیف است.)
901- ک: ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: ابو جهل گفت: اگر محمد را دیدم چنین و چنان می‌کنم. پس آیه «اِنَّا جَعَلْنَا فِیْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهَیْ اِلَی الْاَدْفَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (8) وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشِنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ» (9) نازل شد. مشرکان می‌گفتند: محمد اینجاست اما ابوجهل نمی‌دید و می‌گفت: کجاست؟ کجاست؟ (طبری 29064).

اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (۳)

به تحقیق که تو از جمله پیامبران هستی. (۳)
یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ گونه شکی نیست. که تو از فرستاده شدگان الله تعالی هستی که باوحي اوتعالی به سوي بندگان آمده‌ای.
جمله: «اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» جواب قسم است یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. و این آیه ردي قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است.
ابن عباس (رض) گفته است: کفار قریش می‌گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله پیامبران است (مراجعه شود: تفسیر قرطبی ۵/۱۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.).

عَلِی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۲)

بر راه راست قرار داری. (۴)
ای پیامبر! تو بر راه راستینی «بر صراطی مستقیم» تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری، یعنی تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو درگذشته‌اند.
صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ گونه کجی و پیچیدگی‌ای وجود ندارد، بلکه مستقیماً مسافرا را به مطلوب وی برساند.

امام طبری گفته است: یعنی همان طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده می‌گوید (تفسیر طبری ۹۷/۲۲). و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است. (الاتصاف علی الکشاف ۲/۴).

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

[این کتاب] فرو فرستاده [خداوند] پیروزمند مهربان است. (۵)
این قرآن هدایت دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

هر که با وی زور آزمایی کند قهرش میکند و هر که با وی بستیزد شکستش میدهد. او که از دشمنانش انتقام میگیرد و به کسی که با توبه به سویش باز گردد رحمت می‌نماید. در واقعیت باید گفت: سرچشمه نزول قرآن، قدرت و رحمت است و شخصیکه به رهنمود های آن چنگ بزند، بطور یقین به عزت و رحمت نایل میگردد.

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

تا قومی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشده‌اند پس آنان خود غافل و بی‌خبرند. (۶)
ای پیامبر! پروردگار سبحان قرآن را بر تو نازل کرده تا به وسیله آن کافران را بیم بدهی منظور از انداز این است که آنها را از عذاب خدا بترساند.
«فَهُمْ غَافِلُونَ»: زیرا آنان از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند.

«قَوْمًا»: مراد کفار مکه در آغاز نبوت پیغمبر اسلام است.

«مَّا أُنذِرَ»: بیم داده نشده است (سوره: سجده آیه: 3).

«ءَابَاؤُهُمْ»: مراد پدران و نیاکان قریب قریب هم عصر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است، و الا پدران و نیاکان بعید ایشان توسط انبیاء، از جمله ابراهیم و اسماعیل بیم داده شده است (سوره: فاطر آیات: 24 و 25). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن مصطفی خرم‌دل).

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب ایمان نمی‌آورند. (۷)
به یقین که الله تعالی بر بیشتر کافران عذاب را واجب نمود؛ البته بعد از اینکه حجت را بر آنان اقامه داشت و مطلوب آن را واضح ساخت. اما آنان به حق یقین نکردند و راستی را نپذیرفتند، بلکه به او تعالی کافر شدند و رسولش را تکذیب نمودند.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾» لام پیش درآمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

مسلماً ماطوق‌هایی را بر گردنشان نهاده ایم پس در نتیجه سرهایشان رو به بالا است (و زمین را دیده نمی‌توانند). (۸)

در آیه مبارکه وضعیت یک نفر مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و غل‌ها در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین کرده نمی‌تواند. (تفسیر صفوة التفسیر).

این بدین معنی است که: در گردن‌هایشان غل‌هایی را قرار داده‌ایم که دست‌هایشان به آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل‌ها بین دست‌ها و گردن‌هایشان قرار دارد و محکم بسته شده است لذا آن‌ها به حرکت دادن گردن‌هایشان قادر نیستند. و یا اینکه دست‌های این کافران را نیز از هر خیری به زنجیر بسته و دیدگان آنان را از دیدن هدایت

نابینا کرده است؛ از این رو کار خیري را انجام نمیدهند و حق را نمی بینند. آنان در چنین حالتی توان این راهم ندارند که گردن هایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آن ها را خم کنند.

در تفسیر جلالین شریف آمده است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی پذیرند و در مقابلش سر خم نمی کنند (تفسیر جلالین ۳/۳۱۸).

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند شخصی قرار داده ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر زنج به گردن بسته شده است و (ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است).

زنج) به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آنکه سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می شود معروف است. (تفسیر ابن کثیر ۳/۱۵۵).

ابو سعود در تفسیر خویش: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد.

«فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ» زنجیر ها به زنج منتهی می شوند، پس فرصت نمی دهند به حق بنگرند و نمی توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی کنند، چشمها را می بندند به طوری که تقریباً حق را نمی توانند ببینند و یا به طرف سیل کنند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۸).

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: جلو ایشان.

«مَا خَلْفَهُمْ»: پشت سر آنان.

«سَدًّا...»: خداوند کسانی را که به آینده ننگرند و مستقبل را فراموش سازند، و به گذشته ننگرند و احوال ملت های پیشین را پیش چشم ندارند، به افرادی تشبیه فرموده است که میان دو سدّ عظیم گیر کرده باشند و روبرو و پشت سر خود را نبینند، و همگون و همسان کوران، راه پیشروی و راه پسروی خود را پیدا نکنند.

«فَأَغْشَيْنَاهُمْ»: بر چشمان شان پرده ای کشیده ایم (سوره: بقره آیه 7).

«أَغْلَالٌ»: غل: طوقی که بر گردن نهند «الغَلُّ»: طوق یدخل فی العنق للذَّلِّ و الالم» جمع آن اغلال است.

«أَذْقَانِ»: زنج ها. مفرد آن ذقن است.

«مُقَمَّحُونَ»: قمح: سر بلند کردن. «قمح البعير: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول: سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط يك بار در قرآن کریم آمده است.

باید یاد آور شد که: الله تعالی بر گردن کافران غل و زنجیر می نهد، ولی زمینه نهادن غل و زنجیر (بند کشیدن ها و دست بستن ها) را کفار شخصاً زمینه سازی می کنند و شرایط آنها فراهم می نمایند.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدی، قرار داده ایم پس بر چشمان آنان پرده ای انداخته ایم، در نتیجه آنان هیچ نمی بینند. (۹)

خداوند پرده بی از تاریکی را در پیش رو و پشت سر آنان ایجاد کرده است؛ یعنی صفت آنان مانند کسی است که با حایلی از پیش رو و از پشت سر در حجاب شده باشد و از اثرش چیزی را نبیند و به راهی هدایت نشود. حق تعالی چشم های شان را نابینا ساخته و بینش آنان را محو نموده است. هریک از دشمنان اسلام بدون شک به چنین عذابی گرفتار است؛ از همین جا است که حیرت زده، متردد و راه گم کرده اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگ شان بر کفر اصرار و پافشاری می کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلاً و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی آورد و بنابر این، او را از ایمان آوردن باز نمی دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

با اینکه قرآن عظیم الشان استوار و حکمت آموز است و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قطعی است و راه دین مستقیم است و خداوند قوی و مهربان است، لیکن چون اکثر مردم، غافل، بی ایمان و گرفتار خرافات اند، از هر سو بروند به سدی محکم و بن بست برخورد می کنند.

خواننده گان محترم!

اگر به فحوای مبارکه دقیق شویم، در خواهیم یافت که؛ جوهر انسانهای لجوج با بسیار دقیق و جالب بیان و ترسیم گرفته شده است. و در میابیم که: اکثریت مردم غافل، به حق گرایش ندارند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

برای ایشان برابر است چه بترسانی، و چه آنها را نترسانی، ایشان ایمان نمی آورند. (۱۰) ای پیامبر! اگر اهل کفر و سرکشان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده ها برای افرادی که گمراهی، پرده ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلب شان لانه کرده است، سودی ندارد.

«لَا يُؤْمِنُونَ»: آنها به همین سبب ایمان نمی آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد. بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می سازد.

و چه زیبا است که فرموده اند که: قرآن عظیم الشان مایه ذکر است، اطاعت و پیروی از آن، وسیله یادآوری فراموش شده ها و بیدارگری فطرت خفته انسان است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

بیم دادن ات فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و غائبانه از پروردگار بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و با ارزش مژده ده. (۱۱)

ای پیامبر! ترساندن و بیم دادن ات تنها به انسانی فایده می رساند که به کتاب الله ایمان آورد و از آن پیروی کند، به قرآن عظیم الشان عمل نماید و از خداوند رحمان بدون اینکه او را دیده باشد ترس و خوف داشته باشد، و نیز در غیاب مردم، حق تعالی را مراقب خویش بداند. کسی که عملکردش چنین است، او را به آمرزشی که گناهان را محو می کند و به پاداش بزرگ حسناتش که بهره مندی از رضای خداوند و داخل شدن به بهشت است مژده بده.

باید یاد آور شد که: رحمت وسیع و همه جانبه پروردگار با عظمت، نباید موجب بی پروایی و بی تفاوتی ما انسان ها شود. باید گفت که: نشانه ایمان و خشیت واقعی، پروا داشتن در نهان است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

بی تردید ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و [خوبی ها و بدی های] بر جا مانده از ایشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] ضبط کرده ایم. (۱۲)

قبل از همه باید گفت که: بعد از مرگ زندگی دوم یقینی است و در آن تمام مردم معاوضه اعمال خود را مییابند. همچنان فهم شرعی همین است که: انسان، تنها مسؤل اعمال خود نیست، بلکه مسؤل پیامدهای اعمال خویش نیز میباشد.

در این شکی نیست که؛ همه مردگان در روز قیامت دوباره زنده میشوند. باید فراموش نکنند که دوسیه عمل انسان، حتی پس از مرگ تا روز قیامت باز میباشد. و در روز قیامت سروکار ما با الله تعالی است، همچنان نباید فراموش کنیم که: دستگاه محاسباتی پروردگار با عظمت بی نهایت دقیق و همه جانبه است.

امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده اند، می نویسیم. و «آثَارُهُمْ» حتی هر قدم که غرض عبادت بسوی مسجد بر داشتیم در این محسابات مورد بررسی قرار میگیرد. (تفسیر طبری ۹۹/۲۲).

ابن کثیر در فهم این آیه مبارکه حدیثی را از جابر بن عبدالله (رض) به شرح ذیل روایت فرموده است: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب به آن ها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنْكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ». «به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: بلی! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم». «ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتتان) نوشته میشود».

پس آن ها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، منازل خود را ترک نکردند.

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه ای اعمال ثبت کرده ایم. مانند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی نامه ای اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می دهد.

مجاهد و قتاده گفته اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. (راجح همان است که ما آورده ایم که به معنی نامه ای اعمال است، و ابن کثیر نیز آن را پسندیده است.)

و ابو حیان گفته است: «و نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا» یعنی آمار آن را بر می داریم و می گیریم. از این رو احاطه ای علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله ای ضبط اشیاء می باشد (البحر ۳۲۵/۷).

بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند متعال به وسیله صدایی گوش خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و میفرماید:

قصه و داستان اصحاب قریه:

در آیات متبرکه: (13 الی 27) قصه و داستان اصحاب قریه به بحث گرفته شده است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

برای آنها «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند. (۱۳)

ای پیامبر! برای کافران که تو را تکذیب کردند، قصه و حوادث اصحاب قریه «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی بمثابه مثال بر سر زبان های مردم است، برای قومت که تو را تکذیب می کنند، مثال بیاور.

بصورت کل در آیه مبارکه آمده است که ای محمد! به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی پدیده نو ظهوری نیستم که برای شما فرستاده شده ایم، بلکه قبل از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می دهم، بیم داده اند، آن پیامبران علیهم السلام نیز، اصل توحید و یکتا پرستی را تبلیغ کرده اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمت های بهشت جاودان مژده داده اند.

امام قرطبی میفرماید: هدف از قریه که در آیه مبارکه بدان اشاره شده قریه؛ همانا «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر را به نام های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبران علیهم السلام دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی علیه السلام بودند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵ به استناد جمله «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» گفته می توانیم که آنان فرستادگان عیسی بودند، زیرا چنین گفته در مقابل کسی گفته میشود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است).

همچنان برخی از مفسران بدین باور اند که: مراد از قریه، همانا قریه است در منطقه «انطاکیه» که در شهرهای قدیم روم موقعیت دارد، و هم اکنون جزو خاک ترکیه و از جمله شهرهای تجاری آن کشور بشمار میرود.

از مجموع آیات متبرکه بر می آید که مردم این شهر بت پرست بودند و پیامبران برای دعوت آنها به توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

باید یاد آور شود که: تاریخ گذشتگان، بهترین درس عبرت برای آیندگان بشمار میرود، و بهترین مثال ها همانا، مثال های واقعی و عینی است نه تخیلی، در این شک نیست که: در بیان داستان، عبرت ها مهم است، نه نام قریه، قوم و قبیله، زبان و تعداد افراد آن.

در داستان و سرگذشت کاری انبیاء دیده شده است که: انبیاء به سراغ مردم میرفتند و منتظر نبودند تا مردم به سراغ آنان بیایند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

زمانی که دو پیامبر را به سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را انکار کردند و با پیامبر سومی آنان را تقویت کردیم، پس گفتند: بدون شک ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۴)

«فَعَزَّزْنَا»: تقویت کردیم. تأیید کردیم.

آنگاه که الله تعالی دونفر از پیامبران را فرستاد تا آنان را به عبادت خداوند یگانه و به ترک

شُرک دعوت و رهنمایی نمایند، ولی اهل قریه بدون منطق و استدلال هر دو پیامبر را تکذیب کردند، «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم هر سه نفر اهل قریه را خبر دادند که خداوند سبحان ایشان را برای دعوت به سوی توحید فرستاده است.

«فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» گفتند: ما از جانب الله برای هدایت شما اعزام شده‌ایم. ولی به تأسف گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا»: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ «وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است.

«إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (15) شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. قابل یادآوری می‌دانم که در تاریخ بشریت دیده میشود که: برخی از انسان‌ها با در نظر داشت اینکه بر وحدانیت الله متعالی معتقد اند ولی با تأسف از نقش انبیاء و نبوت و رسالات انبیاء انکار می‌ورزند، و استدلال می‌آورند که الله تعالی برای ما عقل داده است، و ما ضرورتی به وحی و بصورت کل به انبیا و رسول نداریم. داشتن این عقیده ناشی از عدم شناخت صحیح الله تعالی سرچشمه می‌گیرد. طوری که خداوند متعال در آیه (91) سوره انعام) میفرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ لِيَجْزِيَوهُ قَرَاتِيسَ يُبْذَوْنَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (91) (مشركان) الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند.

چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق‌ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار می‌سازید ولی اکثر آن را پنهان می‌دارید. و به شما چیزهای آموخته شد که از این پیش نه شما میدانستید و نه پدرانتان میدانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه‌ور باشند.)

باید یاد آور شد که: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از سوی الله به بندگان است. کسانی که آنان را انکار می‌کنند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند. تفسیر انوار القرآن در مورد فرستاده که بسوی قریه انطاکیه توسط عیسی علیه السلام فرستاده شده است مینویسد: «دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند.» (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (۱۵)
گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و [خدای] رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ می‌گویید. (۱۵)

اهل قریه سخن پیامبران را رد کردند و برای شان گفتند: شما فقط کسانی مانند ما می‌باشید و بر ما برتری ندارید پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟
و «مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است.
«إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»: شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی پیش نیستید.

واقعیت اینست که: لجاجت، درد بی درمان است. دیده میشود که برای انبیاء علیهم السلام هم اطلاق کذاب و دروغگو میشود و در خطاب به آنها گفته میشود شما در ادعای رسالت خویش دروغ میگویید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و هر مکان آنرا در برابر پیامبران الهی در پیش گرفتند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

گفتند: پروردگاران ما می دانند که یقیناً ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۶) مهم نیست شما بپذیرید یا شما نپذیرید. ما که به وظیفه خود عمل کرده ایم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و بر عهده ما جز پیام رسانی آشکار (پیغام الهی، وظیفه دیگری) نیست. (17) یعنی اینکه وظیفه و رسالت انبیا، روشنگری، تبلیغ و رساندن پیام اشکاری الهی است و ضامن نتیجه نیستند.

هدایت شما در توان ما نیست، بلکه اگر خداوند متعال بخواهد کار اوست. مطمئناً اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می شود.

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحيط مینویسد: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به (المبین) توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص (مریضی جلدی است که بر جسم پوسته ی سفید رنگی پدید می آید، و باعث خارش سخت و دردناک میشود که بنام پیسی مشهور است. و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح تر و روشن تر کرده است. (تفسیر البحر المحيط ۳۲۷/۷).

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

مردم گفتند: البته ما شما را به فال بد گرفته ایم، اگر دست بر ندارید، شما را سنگسار می کنیم، و از ما عذابی دردناک به شما میرسد. (۱۸)

«تَطَيَّرْنَا»: یعنی: شما را فال بد گرفتیم، «طیره»: فال بد. اصل تطیر، فال بد زدن به وسیله پرندگان است، سپس در هر فال بد به کار میرود، لذا است که از «طیر» مشتق شده است «طائر»: فال بد. (ملاحظه شود سوره های: نمل/47، اعراف/131)

«لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا»: اگر پایان ندهید. اگر دست نکشید (ملاحظه شود: بقره آیات 192 و 193 و 275، مریم آیه 46).

«نَرْجُمَنَّكُمْ»: رجم: سنگسار و سنگباران کردن. ملاحظه میکنیم که اتهامات چون: تکذیب «فَكذَّبُوهُمَا»، تحقیر «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» و تهدید «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» و سنگسار از حربه های کاری و دائمی کفار است که در مقابل تمام پیامبران الهی بکار برده شده است.

در این آیه مبارکه، اهل قریه سخن پیامبران صلی الله علیهم السلام را رد کردند و گفتند: ما شما و دعوت ناپسندان به ایمان و ترک پرستش بتها را به فال بد می گیریم، اگر از دعوت و بیم دادن ما دست بردار نشوید، ما شما را سنگباران می کنیم و حتی به قتل می رسانیم حتی از جانب ماعذاب سختی به شما خواهد رسید. به قولی: هدف شان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود.

مفسران گفته اند: علت شگوم گرفتن و نا مبارک پنداشتن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم وجود دعوت مینمودند بدین اساس آنها بیگانه و غریب می پنداشتند، و از دیدگاه منحرفانه‌ی آنان زشت و نفرت انگیز می آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی میکرد او را شگوم بد و نا مبارک بحساب می آوردند.

و گفتند: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا» اگر از گفته خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست بر ندارید، «لَنُرْجِمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (18) شما را تا سرحد مرگ سنگسار میکنیم و به بدترین وجه شما و شکل شما را به قتل میرسانیم.

در آیه مبارکه، ملاحظه میشود که فالگیری و فال زدن، از آداب و رسوم دوران جاهلی است.

و ملاحظه میشود که در طول تاریخ: کسی که فاقد استدلال و منطق میشود به خرافات متوسل می شدند.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ مُسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

(پیغمبران) گفتند: شومی و فال بدتان همراي خودتان است. آیا چون اندرز داده شوید (آن را فال بد می‌شمارید) نه، بلکه شما قوم اسراف کار هستید. (۱۹)

«طَائِرُكُمْ»: شوم و نحوست شما. بدبختی و تیره روزی تان (نمل آیه: 47، اعراف آیه: 131).

«مُسْرِفُونَ»: اسراف پیشگان، متجاوزین از حد در طغیان و کفر و معاصی. پیامبران گفتند: بد فالی شما در خود شما و نتیجه از اعمال بد شما مانند شرک و گناهان تان خلاصه شده و شما را فرا گرفته است.

و این که ما شما را نصیحت می کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را به فال بد و شگوم بد می نگیرید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می کنید؟ در مقابل این تکذیب شماست که سبب شومی و شگوم بد برای شما شده است، نه وجود ما: آیا اگر شما را ما به یاد خدای تعالی انداخته و از او بیمتان می دهیم، چنین می پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حد در گذشته اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی اند، شوم و ناخجسته می پندارید.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: انحراف فکری مقدمه انحراف عملی است.

ریشه همه بدبختی ها در جوامع بشری طغیان و اسراف است، نه ایمان به الله و پیامبران.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید. (۲۰)

«أَقْصَى»: دورترین نقطه.

«الْمَدِينَةُ»: شهر. مراد همان (الْقَرْيَةُ) در آیه سیزده است که انطاکیه نام دارد.

«رَجُلٌ»: مردی که مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می کرد، و در این لحظه حساس به یاری پیغمبران شتافت. گویا نام او (حبیب نجار) بوده است.

از دورترین ناحیه شهر مردی که به او خبر رسیده بود که اصحاب قریه به کشتن و مجازات پیامبران اقدام کردند به عجله آمد و قومش را بر حذر ساخت و گفت: ای قوم! به پیامبران تصدیق کنید و از ایشان پیروی کنید؛ زیرا با شواهدی از جانب پروردگارشان آمدند.

ابن کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه شهر به عجله آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش ابریشم بافی بود. وی از جمله اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را همیشه صدقه میداد. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳)

از ابن عباس (رض) روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳).

شیخ قرطبی فرموده است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت ها می پرداخت و از آنها التماس می کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را بر طرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت مینماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس میکنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا میدهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می دهند و نه زیانی می رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خداوند متعال او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است. (تفسیر قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است).

«قَالَ يَا قَوْمِ اَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (20) گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می خوانند. از این جهت گفته است: «يَا قَوْمِ» که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید.

داستان حبیب نجار:

در ترجمه: (آیات 13 الی 17) آمده است: و برای ایشان بزن مثل اصحاب آن قریه را که پیامبرانی برایشان آمدند (13) هنگامی که به سوی ایشان دو رسول فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به فرستادن سومی عزیز نمودیم پس گفتند: محققاً ما فرستادگان به سوی شمایم (14) اهل قریه گفتند: نیستید شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چیزی نازل نکرده، نیستید شما مگر دروغگویان (15) رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که به راستی ما فرستاده شده به سوی شمایم (16) و نیست بر عهده ما مگر رسانیدن آشکار (17). مفسران مینویسند که از فحوای آیات (13 - 17) این سوره طوری معلوم میشود که: این آیات راجع به فرستادن عیسی علیه السلام می باشد که دو رسول فرستاد به شهر انطاکیه، و چون اهل آن ایمان به خدا نداشتند، خدای تعالی آنجا را قریه شمرد و از تمدن دور دانسته، چون آن دو رسول نزدیک به شهر رسیدند مرد پیری را دیدند که گوسفندانی می چراند و نام او حبیب است، بر او سلام کردند، پیر مرد گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دو فرستاده حضرت عیسی می باشیم، او گفت: آیا شما نشانه صدقی همراه دارید؟ گفتند: آری، ما مریض را شفا میدهیم و به اراده خدا کور و برص را خلاص میکنیم، پیر مرد گفت: من طفل مریضی دارم که سال ها در بستر مریضی افتاده، گفتند: ما را به سوی منزل خود ببر تا از حال فرزندت مطلع شویم، ایشان را به منزل خود برد و ایشان بدن فرزند او را لمس کردند و همان وقت از جا برخاست، این خبر منتشر شد و بسیاری از مریضان را آوردند

و به دست ایشان شفا حاصل گردید، تا خبر به پادشاه بت پرست ایشان رسید، پس آن دو رسول را پیش خود خواست و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما فرستاده عیسی علیه السلام میباشیم، آمدیم تو را دعوت کنیم از عبادت بتها به عبادت خدای بیبا و شنوا.

شاه گفت: برای ما آیا الهی جز الهی خودمان هست؟ گفتند: آری آنکه تو و خدایانت را ایجاد کرده. شاه گفت: شما برخیزید تا فکر کنم در این امر شما. پس مردم، آن دو رسول را در میان بازار شلاق زدند. روزی شاه عبور می کرد ایشان الله اکبر گفتند، شاه غضبناک شد و امر کرد ایشان را حبس کنند و به هریک صد تازیانه بزنند، پس چون ایشان را شلاق زدند و تکذیب کردند، حضرت عیسی علیه السلام «شمعون الصفا» بزرگ حواریون را فرستاد و او آمد با درباریان شاه انس گرفت و معاشرت کرد تا خبر او به شاه رسید و او را خواست و مورد اکرام و انس شاه شد. سپس روزی به شاه گفت: به من خبر رسیده که دو نفر مردی را در زندان کرده و ایشان را زده ای، چون تو را به غیر دین خودت دعوت کردند، آیا شنیدی ایشان چه می گویند؟ شاه گفت: غضب من مانع شد، گفت: اگر صلاح بدانید ایشان را بخوانیم و مطلع شویم چه می گویند؟ پس شاه ایشان را خواست و گفت: چه کس شما را فرستاده؟ گفتند: خدایی که هر چیزی را خلق کرده بدون شریک. شمعون گفت: دلیل شما چیست؟ گفتند: هرچه خواهی، شاه امر کرد یک غلام بی چشم مادر زادی را آوردند، ایشان دعا کردند تا خدا برای او محل چشمی شکافت و ایشان دو بوندق گل را گذاشتند و بقدرت خدا دو چشمی شد که بدیدند.

ملک تعجب کرد، شمعون به شاه گفت: آیا ممکن است شما نیز از خدایان خود چنین کاری را بخواهید؟ شاه گفت: الهی ما نفع و ضرری ندارد، سپس شاه به آن دو رسول گفت: آیا خدای شما قادر است مرده ای را زنده کند تا ما به او و شما ایمان آوریم؟ گفتند: الهی ما قادر بر هر چیزی است. شاه گفت: مرده ای هفت روز است مرده و متعفن شده و برای اینکه پدرش غایب بوده تا حاضر شود او را دفن نکرده اند، آن را بیاورید، پس آن دو رسول آشکارا خدا را خواندند و شمعون در سر خدا را خواند تا مرده برخاست و گفت: هفت روزه مرده ام و در گودال های آتش وارد شدم و من شما را برحذر می دارم از این باطل، پس ایمان به خدا بیاورید، چون شمعون دید قول او به شاه اثر کرده شاه را به خدا پرستی دعوت کرد و او با عده ای از اهل مملکت ایمان آوردند و عده دیگر به همان کفر و شرک خود ماندند. و در روایتی آمده که آن مرده فرزند شاه بوده و گفت: من در عالم برزخ دیدم دو مردی را که سجده کردند و از خدای تعالی خواستند که من زنده شوم. شاه گفت: ای پسر آیا آن دو نفر را چون ببینی می شناسی؟ گفت: آری، پس شاه مردم را به صحرا برد و دستور داد همه از جلو فرزند او بگذرند، پس از عده ای یکی از آن دو رسول را دید و گفت: این یکی از آن دو نفر است، سپس دیگری را دید و گفت این مرد دومی است. ولی در بعضی از روایات آمده که ایشان ایمان نیاوردند و خواستند پیامبران را به قتل برسانند، چون حبیب نجار مطلع شد از پایین شهر آمد و ایشان را به ایمان دعوت کرد. (مراجعه شود به: بخاری (1788) و مسلم (665)).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری میفرماید: حبیب نجار در غاری در دور دست ترین نقطه آن شهر، الله تعالی را عبادت می کرد پس چون خبر آمدن پیامبران علیهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم

من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آن‌ها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد.

مفسران می‌افزایند: حبیب نجار در غار، خدا را پرستش می‌کرد، شنید افرادی از سوی حضرت عیسی به منطقه انطاکیه وارد شدند نزدشان رفت و پرسید: «آیا در بدل این دعوت خواستار مزدی هستید؟» گفتند: خیر. پس رو به قومش نمود و گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند! من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات ندهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم پس به سخنان من گوش فرا دهید!»، اما قومش او را با سنگ مورد حمله قرار دادند، سرانجام او را شهید کردند و به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند. که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود، آنان بعد از کشتن حبیب نجار چندان عمری نکردند تا این‌که یک صیحه آسمانی آنان را گرفت ناگهان همگی خاموش شدند. (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی).
خواننده گان محترم!

در این آیات متبرکه درسی عبارت ناکی که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت از حق است، حکم شرع اسلام همین است که حمایت از حق، باید با شدت، سرعت، منطق و عاطفه همراه باشد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند و آنان راه یافته‌اند. (۲۱)
از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در برابر رسالت و دعوت خویش از شما اجرتی و مزدی نمی‌خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سوی می‌خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می‌یابید. (۲۲).

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدِّنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت آنان چیزی را از من دفع نمیکند و نه آنان میتوانند مرا نجات دهند؟ (۲۳)
مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است باز دارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده

میشوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی پرستید درحالیکه بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار میگیرید؟ از جمله درقبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟ (تفسیر انوار القرآن: مؤلف عبدالرؤف مخلص هروی).

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

اگر چنین کنم، بی تردید در گمراهی آشکار خواهم بود. (۲۴)
من اگر غیر خداوند یگانه خدایان دیگری را پرستش کنم و بت‌ها را به عنوان خدایان برگیرم، در گمراهی واضح، خطای آشکار و دوری از حق به سر خواهم برد.. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت:

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید. (25)
«فَاسْمِعُونِ»: پس از من بشنوید. اگر مخاطب فرستادگان خدا باشد، مراد این است که فردای قیامت شاهد ایمان آوردن وی باشند. و اگر مخاطب سائر مردم باشد، مراد این است که بشنوند و گواه جرأت او باشند، و یا این که سخن وی را بپذیرند و همچون او از پیغمبران پیروی کنند که به سود ایشان است.

مرد مؤمن ایمانش را با تمام صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند.

مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ‌کس نبود آزار آنها را از او دفع کند (مختصر ۱۵۹/۳).

امام طبری: در این مورد میفرماید: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز میگویند: او را تا مرگ سنگ باران کردند. (مختصر ۱۵۹/۳)
برخی از مفسران می‌نویسند که: آنان او را در زیر لگد های خود خرد کردند. به قولی: هم حتی او را سوزاندند. و برخی می‌نویسند: او را با اره سر بریدند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

(پس از آنکه او را به شهادت رساندند) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من این امر را میدانستند! (۲۶)

بعد از اینکه در راه الله و برای بلند بردن دین او تعالی به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدن به شهادت با شهیدان با عزت و سرافرازی و با شادمانی و سرور به بهشت داخل شو.

ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آن‌گاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد. (مختصر ۱۶۰/۳)
رسم شهادت در راه دفاع و حمایت از رهبر آسمانی و امر به معروف در تاریخ ادیان ابرهیمی سابقه بس طولانی دارد. و دیده می‌شود که: میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد.

«قِيلَ»: این سخن، از طرف فرشتگان یا مستقیماً از سوی خدای جهان است.
«ادْخُلِ الْجَنَّةَ»: بیشتر آیات قرآن بیان‌گر این واقعیت است، شهادت و مرگ مؤمن همان

است و داخل شدن به بهشت همان. انگار فاصله‌ای میان بدرود زندگی دنیوی و دخول به بهشت اخروی نیست (سوره‌های: آل عمران / 169، واقعه / 89).

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا از جمله گرامیان قرار داده است. (27) مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور می نویسد: «بِمَا غَفَرَ لِي»: به چه سبب و در برابر چه کاری مرا بخشیده است؟ مراد تحقیر عمل خود و تعظیم مغفرت خدا است. چه غفرانی نصیب کرده است.

مراد اظهار تعجب از الطاف بی حدّ پروردگاری است. بدانچه خدا مرا بخشیده است. خلاصه «مَا» می تواند موصوله و استفهامیه و مصدریه باشد.

بعد از اینکه وارد بهشت شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است».

ابن عباس (رض) میفرماید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». (این نظر ابن عباس (رض) است و صاحب کشف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیا و میتا» می‌گوییم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس (رض) می باشد).

ابو سعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنان شان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب و اداری کرده باشد (ابو سعود ۲۵۲/۴).

پایان جزء بیست و دوم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (28 الی 32) دنباله‌ی قصه‌ی اصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار داده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم، (و پیش از این نیز) نازل کننده نبودیم. (۲۸)

«وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»: ما فرو نفرستادیم. مراد این است که حکمت ما اقتضاء نمی‌کرد، یا ایشان در خور این نبودند که فرشتگانی برای نابودیشان نازل کنیم.

این آیه مبارکه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعدییشان است. یعنی: آنان در جایگاهی و مقام قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختن شان سپاهی از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

(سزای آنان) تنها یک بانگ مرگبار بود، پس به ناگهان خاموش شدند. (۲۹) مؤاخذه و هلاک ساختن کافران جز یک آواز بیش نبود جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم

آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفس هاي شان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: اين آيه متضمن تحقير نابودی آنها می باشد؛ چون آنها حقيرتر و ناچيزتر از آنند که خدا برای نابوديشان فرشتگان را مأمور کند.

روایت است: بعد از قتل «حبيب نجار» الله متعال بالاي آنها غضب نازل نموده و انتقام آنها را تعجيل کرد. به جبرئيل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله نابودی آنها را نعره قرار داد.

«إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»: درس است پر اهمیت اینکه قهر و غضب الهی ناگهانی است، نباید در زندگی خویش غافل شویم.

همچنان در آیه مبارکه درس بزرگی دیگری را ملاحظه فرمودید که: بخاطر ریختن خون يك مؤمن بی گناه و يك مجاهد و مبلغ دینی، مردم يك منطقه نابود و تباه شدند. و ما امروز در جهان که زندگی می کنیم با تمام وضاحت می بینیم که: حکومت هاي طاغوتي و ابر قدرت هایی که دیروز می گفتند: «لَنُرْجِمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره یس) امروز با يك صیحه نابود و پر باد شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

افسوس بر این بندگان هیچ فرستاده ای برآنان نیامد مگر آنکه او را استهزاء می کردند. (30) «يَا حَسْرَةً»: دردا و افسوس! این عبارت بیانگر تعجب از کار بندگان است.

آن بندگان تیره روزی که نه تنها گوش هوش به ندای پیغمبران و رهبران آسمانی نمی دهند، بلکه ایشان را به تمسخر می گیرند.

افسوس بر حال آنان که پیامبران خدا را تکذیب می کنند و منکر دلایل خدا میشوند. و حسرت به حال آنان، زیرا هیچ پیامبری از نزد پروردگار به منظور فراخوانی آنان به سوی توحید نیامد، مگر اینکه او را به مسخره گرفتند و استهزاء کردند، -استهزای انبیا، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است.

تمام انبیا از جانب کفار و مشرکین مورد استهزاء قرار گرفتند.

حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیه السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آن که او را ریشخند میکردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. (تفسیر انوار القرآن).

در حاشیه بیضاوی گفته است: آنها مستحق اند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هر کس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می کنند، به حالشان تأسف می خورد و میگوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده اند. (حاشیه شیخ زاده ۱۲۸/۳). واقعاً باید هم افسوس برحال آنده از انسانها و افسوس بر حال آنده از اقوام و جوامع خورد که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

انسان ها می تواند با اتخاذ موضع گیری حق، بحيث فریاد رسان حق مبدل شود، و به پیروی از ارشادت نبوی سعادت مند شود.

در ضمن نباید فراموش کرد که: آگاهی و خصوص معلومات از حوادث تلخ تاریخ، انسان را از بسیاری از خطرات بیمه می کند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

آیا ندیدند چه بسیار از اقوام را پیش از اینها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که دیگر ابداً به (دیار) اینان باز نگردند؟ (۳۱)

در آیه مبارکه آمده است! آیا کافران به منظور پندگرفتن مشاهده نکردند که خداوند متعال به چه تعداد اهل قرن های گذشته را هلاک و نابود ساخته است، و آیا نمیدانند که آن نابود شدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمیگردند. نمی آیند؟ (مختصر ۱۶۱/۳).

این بدین معنی است که از تاریخ گذشتگان باید عبرت گرفت، سنت های الهی در تاریخ ثابت است و سرنوشت ها به یکدیگر شباهت دارد و دیدن يك صحنه می تواند نمونه و عبرت برای صحنه های دیگر برای بشریت باشد. در ضمن قابل یاد آوری است که؛ نقل حوادث تاریخ، سبب تهدید مجرمان و تسلی پویندگان راه حق است.

درس ذی عبرت در حوادثی که قرآن عظیم الشان بدان اشاره نموده است همین است که نتیجه: استهزا و تمسخر به انبیا هلاکت است. و بعد از قهر الهی راهی برای برگشت و جبران نیست، برای انسان های دانشمند و فهمیده است که فرصت ها را از دست ندهد.

«أَلَمْ يَرَوْا»: آیا ندیده اند؟ مراد از دیدن در اینجا دانستن است (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه: 6، اعراف آیه: 148).

«الْقُرُونِ»: ملّت ها و قبایل (ملاحظه شود: انعام آیه: 6، یونس آیه: 13، اسراء آیه: 17).

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. (۳۲)

همه اهل قرن هایی که خداوند متعال آنان را هلاک و نابود کرد تمام ملت های پیشین و آینده بطور قطعی در روز رستاخیز برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر می شوند، و در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان سزا و پاداش داده می شود.

ابو حیان میفرماید: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و کتاب، سزا و پاداش مقرر است. (البحر المحیط ۳۳۵/۷).

باید گفت که: هلاکت کفار پایان کارشان سزای شان نیست، بلکه آغاز عذاب آنهاست. خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (33 الي 44) در مورد برخی از آثار قدرت الهی توضیحات بعمل می آید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر اینکه ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند. (۳۳)

تفسیر نور در مورد می نویسد که هدف از: «الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ»: زمین خشک کره زمین، پیش از پیدایش حیات، و اشاره به معمّای فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز شروع حیات است که کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلول های زنده شده است.

یا اینکه اشاره به زمین های خشک کنونی و مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده است که از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش

عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته است، و از سوی دیگر نشانه آشکاری از رستاخیز است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مؤلف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفهوم زنده کردن این زمین خشک و بی‌آب و علف که سرسبزی در آن نیست دلیلی برای گروه کافران است که بر قدرت الله تعالی دلالت می‌کند و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان.

خداوند متعال این زمین خشک و به اصطلاح مرده را بعد از فرود آوردن باران از آسمان، با رویاندن سبزیجات زنده می‌سازد و به وسیله آب، انواع میوه‌ها و دانه‌ها از زمین بیرون می‌شود و انسان و حیوانات از آن‌ها مستفید می‌شوند.

بناءً ذاتی که زمین را با چنین رویاندنی حیات بخشد، مخلوقات را نیز بعد از مردن آنان زنده می‌گرداند.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله باران صورت می‌گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می‌خورد و بالا می‌آید.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده‌ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بارآوردن حبوباتی که از آن تغذیه میکنند و به حیات خود ادامه میدهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۲۵/۱۵).

خواننده گان محترم!

در آیه قبل خواندیم که همه انسانها در روز قیامت زنده میشوند، و نزد خداوند متعال حاضر خواهند شد؛ و این آیه دلیل واضح بر معاد و زنده شدن بعد از مرگ را به بیان می‌گیرد. یعنی در آیه میفرماید: هر دانه و گیاهی که از زمین می‌روید، همچون مرده‌ای است که در قیامت از گور بر می‌خیزد.

همچنان بخش عمده‌ای از غذای انسان را دانه‌های حبوبات گیاهی تشکیل میدهد که دقت در آنها راهی برای خدا شناسی است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

و در آن باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه‌های گوناگون روان ساختیم. (۳۴)

پروردگار با عظمت ما در روی زمین دو نوع باغ سرسبز: نخلستان‌های خرما و باغ‌های انگوری را به وجود آورد. و «وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٧﴾» و در آن چشمه‌سارهایی با آب شیرین و رودخانه‌های جاری در سر زمین‌های متعدد قرار دادیم.

در قرآن عظیم الشان از جمله همه‌ای میوه فقط از دو میوه هر یک انگور و خرما بیش‌تر نام گرفته شده است، این یا به خاطر نقش غذایی این دو میوه است و یا به خاطر در دسترس بودن آنها یا تنوع گونه‌های آنها یا بهره‌گیری از خشک و تر آن دو و یا هم فواید دیگری غذایی که در آن وجود دارد.

«الْعُيُونِ»: چشمه‌ها.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه آن و آنچه دست‌هایشان به عمل می‌آورد (از این میوه‌ها و نباتات) بخورند، آیا باز هم شکر نمی‌گزارند؟ (۳۵)

الله تعالی همه این نعمت‌ها را آفرید تا مردم از میوه‌های آن بخورند و با استفاده از این نعمت‌ها به شکرانش بپردازند.

ابن کثیر می‌فرماید: بعد از اینکه خدا با ایجاد کشت و زراعت بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا می‌فرماید: «أَفَلَا يَشْكُرُونَ» (35) یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟

و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و بر پا داشته‌اند. (مختصر ۱۶۲/۳). باید یاد آور شد که ذکر نعمت و بیان نعمت‌ها، سبب ایجاد روح شکرگزاری در انسان می‌شود.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

پاک و منزّه است ذاتی که همه نر و ماده‌ها را آفریده است، از (قبیل) آنچه زمین می‌رویاند و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند. (۳۶)

الله تعالی بزرگ و با عظمت، ذات پاک و مقدّس است و نام‌های با برکت دارد. او پروردگاری است که انواع گوناگونی از درخت‌ها، میوه‌ها و حبوبات را آفریده است، از جنس انسان مرد و زن را خلق کرده و از سایر مخلوقات و کائناتی که مردم بدان علم ندارند اصناف متعدّدی را پدید آورده است.

واقعاً! پروردگاری که در آفرینش یگانه است، سزاوار است که تنها او عبادت شود و هیچ چیزی به او شریک آورده نشود.

باید گفت: ادای تشکر نشانه رشد انسان می‌باشد، در غیر آن الله تعالی نیازی به شکر و سپاس ما هم ندارد.

قانون زوجیت در مخلوقات را به ذات الهی سرایت ندهید، او یکتا و بی نظیر است. آفریدن‌ها و آفریده‌ها، نشانه‌ی قدرت، اراده و حکمت اوست، نه نشانه‌ی نیاز و وابستگی او تعالی.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه‌ی [از نشانه‌های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. (۳۷)

همچنان در این آیه مبارکه به تعریف یکی دیگر از دلایل کمال قدرت الله تعالی به معرفی گرفته که همانا آفرینش و وجود شب به گونه‌ای روشنایی را از آن می‌گیریم و آن را از روز جدا می‌سازیم و مردم در تاریکی و سیاهی تیره‌ای قرار می‌گیرند،

«نَسْلَخُ»: سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به جای آن است. و پیدایش شب و روز کار تصادفی نیست، در همه آن حکمت الهی وجود دارد.

«نَسْلَخُ»: بیرون می‌کشیم. بر می‌گیریم. سلخ در اصل به معنی کندن پوست حیوان است. در اینجا به معنی اینکه روشنایی روز را از پیکر سیاه شب می‌کنند، و ظلمت موجود در جو زمین، هویدا می‌گردد.

علامه شاه ولی‌الله دهلوی در ترجمه این آیه مبارکه فرموده است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به طور ناگهانی

در تاریکی‌ای فرو می‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نماند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

و آفتاب [نیز برای آنان نشانه‌ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرار گاهش حرکت میکند. این اندازه‌گیری توانایی شکست ناپذیر و داناست. (۳۸)
آفتاب در مداري که خالق لایزال برایش مقدر کرده به حرکت خویش ادامه می‌دهد از آن تجاوز نمی‌کند و در طول زمان تا آخرین لحظه آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی‌کند. و متوقف نمی‌شود.

ابن کثیر گفته است: در مورد گفته: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» دو نظر موجود است:

اول: این‌که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث آمده است که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای ابوذر! آیا میدانی آفتاب کجا غروب میکند؟ می‌گوید: گفتم: خدا و پیامبر میدانند. فرمود: میرود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...».

دوم: این‌که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می‌ماند و نورش به خاموشی می‌گراید و دنیا به آخر می‌رسد.

و (لا مستقر لها) نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در

حرکت است و سستی و توقفی ندارد. (مختصر ۱۶۲/۳)

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾» یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می‌باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه.

حرکت مقدر و موقت آفتاب از حکمت پروردگار عزیزی صدور یافته که دوستانش را عزت می‌بخشد و دشمنانش را ذلیل می‌سازد. او ذات غالبی است که مغلوب نمی‌شود و خدای دانایی است که همه چیزها را با علم و حکمتش مقدر کرده است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه نیز منزل‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) چون شاخه خشکیده کهنه خرما باز گردد. (۳۹)

یکی از دلایل و براهین که بر قدرت خداوند یگانه قهار دلالت دارد همانا موجودیت ماه است؛ ماهی که خداوند بزرگ برای سیر و حرکتش منازل را مقدر داشته که هر شب به یکی از این منازل جایگزین می‌شود. که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می‌پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می‌کند و از آن تجاوز نمی‌کند. و وقتی به آخرین منزل می‌رسد نازک و کمانی می‌شود.

شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «آفتاب به دور خود می‌چرخد، قبلاً گمان می‌رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است.

اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که می‌گوید: «تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی‌داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه‌گاه

تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را در می یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می کند، و درست گفته است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ». «حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39)» تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی می شود، در آید.

ابن کثیر گفته است: خدا همان طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماه‌ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب‌های متفاوتی دارد که به سبب آن روز دراز و شب کوتاه می شود، و بعد از آن، شب دراز و روز کوتاه می شود. آفتاب ستاره‌ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم نور طلوع می کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم کم نورش کم می شود تا به صورت عرجون قدیم در می آید. مجاهد گفته است:

یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دو باره نمایان می شود. (مختصر ۱۶۳/۳).

«مَنَازِلٌ»: ماه در فاصله گردش به دور زمین، و گردش زمین به دور خورشید، از کنار مجموعه هائی از ستارگان می گذرد که منزلگاه های ماه نامیده می شود.

«عَادَ»: در می آید. این فعل به معنی (صَارَ) است، بر می گردد.

«الْعُرْجُونِ»: پایه خوشه خرما که پس از چیدن خوشه بر درخت می ماند و زرد رنگ و قوسی شکل است.

«عَادَ كَالْعُرْجُونِ...»: به شکل عرجون در می آید. دوباره همچون عرجون بر می گردد. مراد هلال آخر ماه است که در جانب مشرق نزدیک صبح گاهان ظاهر می شود، خمیده و پژمرده و زرد رنگ و نوک‌های آن رو به پائین. هلال در ربع اول و ربع آخر ماه به همین شکل است. (تفسیر نور: تألیف مصطفی خرم‌دل).

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰)

نه برای آفتاب این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی میگیرد، و هر کدام در مداری شناورند. (۴۰)

در این آیه مبارکه به معجزه اشاره نموده میفرماید که: ممکن نیست به ماه یکجا شود و نورش را نابود کند؛ زیرا برای آن مجرای غیر از مجرای ماه و منازلی غیر از منازل ماه مقدر شده است؛ یعنی هر کدام از آفتاب و ماه به وقت معین و محدودی حرکت می کنند. امام طبری گفته است: امکان ندارد آفتاب، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب در آید. (تفسیر طبری ۶/۲۳).

«وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (40)» آفتاب و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می گردند. حسن گفته است: آفتاب و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی کردند. (تفسیر طبری ۶/۲۳). منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش در آوردن این عالم

با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا میرسد، آنگاه خدا آفتاب و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در (آیه ۹، سوره قیامه) فرموده است: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و قیامت برپا می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.

سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بیکران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

و برای آنان نشانه‌ای دیگر [از قدرت و رحمت ما] این [است] که فرزندانمان را در کشتی‌هایی پر [از اجناس و وسایل] حمل کردیم. (۴۱)

مفسران می‌نویسند که: این نیز برای کافران برهان و دلیلی بر ربوبیت، الوهیت و استحقاق عبودیت خداوند متعال است که او تعالی کسانی از فرزندان آدم علیه السلام را به وسیله کشتی نوح علیه السلام که اصناف مخلوقات در آن جای گرفته بود از غرق شدن نجات داد تا حیات نوع مخلوقات بعد از طوفان ادامه یابد.

از این رو نگهداری‌شان از غرق شدن و هدایت آنان به سوی ایمان، احسان الهی برای‌شان است. (تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرني).

در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر می‌رساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد. (التسهیل ۱۶۴/۳).

پروردگار با عظمت آب را طوری در خدمت انسان قرار داده است، که آنان می‌توانند با ساخت کشتی بر روی آن حرکت کنند و این هم از نشانه‌های قدرت الهی است. همچنان استفاده و استعمال و به کارگیری کشتی‌ها و حیوانات، در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان به عنوان نعمت‌های الهی مطرح شده است، ولی در این آیه مبارکه به عنوان وسیله برای حمل فرزندان آمده تا انسان با عقل و عاطفه نعمت الهی را درک کند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و برای ایشان مانند کشتی‌های را آفریده‌ایم که سوار (آن) میشوند. (۴۲)
خداوند متعال برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه جهان مسافرت نمایند.

ابن عباس (رض) گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری‌دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در بحر دارند. (تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵)، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس (رض) آمده است که منظور از «مِنْ مِثْلِهِ» کشتی‌های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی‌های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار میشوند. این نظر روشن‌تر است که بعد از آن گفته است:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

و اگر بخواهیم آنان را غرق می کنیم در این صورت هیچ فریادرسی برای آنان نخواهد بود، و نجات هم نیابند. (۴۳)

«صَرِيخٌ»: فریادرس. فریاد خواه. در این صورت مصدر به معنی اسم فاعل یعنی صارخ است. صدا و فریاد. در این صورت معنی «فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ»: چنین است: اصلاً صدا و فریادی نخواهند داشت تا کمک و یاری طلب کنند یعنی فوراً غرق و در همین لحظه میمیرند. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

یعنی هر گاه خداوند متعال بخواهد، کشتی ها را یک جا با سر نشینان شان غرق می کند. در آن وقت راه نجات از غرق و پناهگاهی از هلاکت ندارند و خود آنان نیز خویشتن را نجات داده نمی توانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

جز (به جهت) رحمتی از جانب ما و تا زمانی معین بهره مند شوند. (44)
مگر آنکه الله تعالی بر آنان رحمت کند، از غرق و هلاکت نجات شان دهد، کشتی های که ابحار در خطر باد قرار گیرند اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گیرد.

انسانها نباید بر قوت خویش بیبالد و به قوت انسانی خویش مغرور شود، باید از یاد نه برد که؛ دست خدا در قهر و غضب باز است. اگر قهر خدا سرا زیر شود احدی نجات دهنده و داد رس برای شان وجود نخواهد داشت. پس انسان نباید نجات خود را صرف و صرف در سایه عوامل مادی جستجو نماید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 54) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می آید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

و چون به ایشان گفته شود از آنچه پیش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، بترسید، باشد که مشمول رحمت شوید. (45)

«مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ»: آنچه در پیش رو دارید. مراد کیفر و مجازات دنیوی است.

«مَا خَلْفَكُمْ»: آنچه در پشت سر دارید. مراد عذاب و عقاب اخروی است.

یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. واقعاً هم که برانان چنین گفته می شود، ولی متأسفانه، روی می گردانند و از رحمت خداوند متعال اعراض می کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده است مگر آنکه از آن رویگردان بوده اند. (۴۶)

«آيَاتٍ»: آیه های کتاب های آسمانی و تعلیمات پیغمبران. دلایل و براهین توحید خدا و صدق پیامبران.

«مُعْرِضِينَ»: روی گردانان.

طوری که گفته آمدیم؛ از عادت دایمی کفار همین است که هر زمانیکه آیه از قرآن عظیم الشان که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست گویی پیامبران علیهم السلام است. آنرا رد و در مقابل آن غفلت ورزیده اند و آنرا به باد مسخره گرفته اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه که الله به شما روزی داده است انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا به کسی طعام بدهیم که اگر الله می خواست به او طعام میداد، شما جز در گمراهی آشکار نیستید. (۴۷)

زمانیکه به کافران گفته شود از آنچه خداوند متعال برای شما از نعمت‌ها احسان کرده نفقه کنید، کفار در مقابل به ریشخند و تمسخر جواب دادند، مانه تنها انفاق نمی کنیم، بلکه طعام هم نمی دهیم:

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ» آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ»: کافران از راه تمسخر به مؤمنان می گفتند: اگر رازق خداوند است، پس چرا از ما می خواهید که به فقیران خوراک دهیم؟ و اگر خدا خواسته است که آنان محروم بمانند، پس چرا ما کسانی را از دارائی خود بهره‌مند سازیم که خداوند ایشان را محروم ساخته است؟ این منطق جاهلانه، علاوه از تمسخر مؤمنان، به آن می ماند که افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم، و یا به دیگری درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست همه را عالم و با سواد می کرد. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: در مکه جماعتی بی دین و زندق بودند که اگر به آنها می گفتند: به بینوایان کمی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می گفتند: ما چنین کاری را نمی کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟ (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی میگوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده‌اند.)

منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. استدلال آنان چنین بود که: همان طور که شما می پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا میدهد، پس چرا از ما می خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وطوری تصور داشتند که خزینه و گنجینه های روزی در دست الله تعالی می باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و میگویند اگر راست میگویند پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (48) کفار، اساساً دلیلی بر انکار قیامت با خود نداشتند، بلکه طرح این سؤالات را که: قیامت چه زمانی است، آن را به طور استهزا مطرح می کردند.

آنان برای مؤمنان می گفتند: ای مؤمنان! اگر در سخن‌تان مبنی بر این‌که حشر و نشر و بازخواست و عذاب راستگویی هستید، به طور تمسخر آمیز می گفتند:

«مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟» این وعده کی خواهد بود؟! چرا تاریخی برای روز قیامت تعیین نمی‌کنند؟ پس قیامت چه وقت می آید؟ ما را از وقت و زمان بر پای قیامت مطلع سازید.

دیده می شود که: کفار برای مشاهده، دیدن و بر پای عذاب، شتابی همراه با تمسخر دارند. ولی قرآن عظیم الشان با اطمینان میفرماید که: این ناسپاسی ها، مسیر لطف الله تعالی را تغییر داده نمی تواند.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

(اما) جز این انتظار نمی کشند که يك صيحه عظيم (آسماني) آنها را فرو گیرد در حالیکه مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! (٤٩)

(جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند).

کفار باید بدانند زمانیکه قیامت بر پا شود، نه زبان تاب سخن زدن را دارد و نه شما امکان فرار خواهید داشت، برپایی قیامت پس از يك صيحه مرگبار است. به یاد تان باشد که: پایان دنیا و آغاز قیامت در حالی خواهد بود، که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و) درگیر می باشد.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

و در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده شان باز میگردند. (٥٠) کلمه «تَوْصِيَةً»: (سفارش). نکره است.

نکره آمدن آن، کلمه «تَوْصِيَةً» بیانگر این واقعیت است که حتی فرصت یک سفارش یا کمترین وصیتی در میان نخواهد بود.

ای کافران زمانیکه صور دمیده شود: (این حادثه به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانایی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان شان را پیدا نخواهند کرد.

در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر تکه (پارچه) را باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر یک نفر لقمه ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی یابد». (اخراج از بخاری).

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند. (٥١) «نُفِخَ»: دمیده شد. هدف از آن نفخه ثانی است که دیگر باره صور برای زنده شدن مردگان زده میشود. (برای بار دوم) در صور دمیده میشود و به ناگاه همه آنان از گورها بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می گردند. امام طبری گفته است: «يَنْسِلُونَ» یعنی به سرعت بیرون می آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. (تفسیر طبری ١١/٢٣).

دمیدن در صور:

ابن حجر عسقلانی میفرماید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است. (فتح الباری (368/11)).

رسول الله صلي الله عليه وسلم بيان مي‌دارد که اسرافیل علیه السلام از روزي که آفریده شد، براي دميدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوي الله مَنان است. در مستدرک حاکم، از ابو هريره (رض) روايت است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وَكَلَّ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةً أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» «از روزي که مسئوليت دميدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوي عرش دوخته است، تا اندکي در دميدن صور، از فرمان الله تأخير نشود و او چنان به سوي عرش نگاه مي‌کند، که گويي دو چشمش دو ستاره‌ي نوراني هستند». (سلسلة الاحاديث الصحيحة (66/3) شماره (1079).

در اين دوران، که رستاخيز نزديک‌تر شده است، اسرافیل بیش از پيش خود را براي دميدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذي در سنن، ابو نعيم در حلیه، ابو يعلي در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعيد حذري (رض) نقل کرده‌اند که: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمَ وَقَدْ التَّقَمَ صَاحِبُ الْقَرْنِ الْقَرْنَ وَحَنَى جَبْهَتَهُ وَأَصْعَى سَمْعَهُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْمَرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخُ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبِّنَا» حاکم و ذهبی. سلسلة الاحاديث الصحيحة (65/3) شماره (1078) «چگونه خوشحال شوم، حال آن‌که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پايين آورده و گوش‌هايش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دميدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: اي پيامبر خدا، چه بگويم؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: اين دعاء را بخوانيد: الله ما را بس است و او بهترين حامي و سرپرست ميباشد و بر پروردگار خويش توکل کرده‌ايم» (ترمذي اين حديث را حسن گفته و شيخ آلبناني صحت آن را تايب کرده است).

زمان دميدن در صور:

معروف همين است که: رستاخيز، در روز جمعه برپا مي‌شود. در صحيح مسلم، از ابو هريره (رض) روايت کرده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». «بهترين روزي که آفتاب در آن طلوع مي‌کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بيرون رفت و رستاخيز نيز روز جمعه برپا ميشود». (مشكاة المصابيح (427/1) شماره (1356)

چند بار در صور دمیده مي‌شود؟

بنابر نوشتار هاي وارد شده در مورد رستاخيز، اسرافیل علیه السلام دو بار در شيبور مي‌دمد؛ پس از دميدن نخست، تمام موجودات زنده بيهوش مي‌شوند و پس از دميدن دوم، همه موجودات زنده مي‌گردند. الله مي‌فرمايد: «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (68) [الزمر: 68]. «در صور دمیده مي‌شود و تمام کساني که در آسمان ها و زمين هستند، مي‌ميرند، مگر کساني که الله بخواهد (آنان را تا زمان ديگري زنده بدارد). سپس بار ديگر در آن دمیده مي‌شود، به ناگاه همگي بپا مي‌خيزند و مي‌نگرند».

قرآن، دميدن نخست را «راجفه» و دميدن دوم را «رادفه» مي‌نامد؛ الله مَنان مي‌فرمايد: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (6) تَبَعُهَا الرَّادِفَةُ» (7) [النازعات: 6-7]. «در آن روزي که (براي بار

نخست در صور دمیده می شود و) زلزله‌ای در می‌گیرد (و همگان می میرند) سپس (بار دوم در صور دمیده می شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت».

و در سوره یس، صور اول را «صیحه» نامیده و به وقوع صور دوم، نیز تصریح فرموده است. می‌فرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (49) «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» (50) «وَنَفْخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (51) [یس: 49-51]. «این ها تنها منتظر فریادی مرگ بارند که آنان را به یک باره و در حالیکه در غفلت و کشمکش به سر می‌برند، در بر می‌گیرد. پس آن‌گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گردند. و در صور دمیده می‌شود و آن‌گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند.».

علاوه بر آیه‌ی یاد شده، طرفداران این دیدگاه به برخی از روایات، که سه بار دمیدن را می‌رسانند، استناد می‌کنند؛ مانند حدیث صور، که حدیثی است طولانی و طبری آن را تخریب کرده و در آن چنین آمده است: «يُنْفَخُ فِيهِ ثَلَاثُ نَفَخَاتٍ: الْأُولَىٰ نَفْخَةُ الْفَرْعِ، وَالثَّانِيَةُ نَفْخَةُ الصَّعِقِ، وَالثَّلَاثَةُ نَفْخَةُ الْقِيَامِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «پس از آن، سه بار در صور دمیده می‌شود. نخست نفخه‌ی فرع (هراس)، دوم نفخه‌ی صعق (بیهوشی) و سوم نفخه‌ی بعث (زنده شدن) است، که مردم برای حضور در بارگاه الله، از قبرها برمی‌خیزند.».

آیه‌ی یاد شده (سوره نمل: 87) تصریح نمی‌فرماید که «فرع» دمیدن سوم است. همچنین، از بیان ترس و هراسی که دامن‌گیر مردم می‌شود، مستقل بودن دمیدن فرع، برداشت نمی‌شود. دمیدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت می‌کند و دمیدن دوم، پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان‌ها می‌گردد. ابن حجر می‌فرماید: تفاوت میان صعق و فرع، بدین معنا نیست که آن دو از دمیدن نخست، به طور همزمان، به وجود نیامده باشند. (فتح الباری (369/11))

در تذکره‌ی قرطبی آمده است: دمیدن فرع، همان دمیدن صعق است؛ چراکه این دو همیشه همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صدای رستاخیز میشوند، سپس جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند. (التذكرة قرطبي (184))
اما استدلال به حدیث یاد شده، نیز محل اشکال است؛ چون سند حدیث ضعیف و مضطرب است. ابن حجر عسقلانی آن را ضعیف می‌داند و ضعیف بودنش را از بیهقی نقل می‌کند. (فتح الباری (369/11))

ابن حزم می‌گوید: نفخه‌های روز رستاخیز چهار بار هستند:

1- نفخه‌ی مردن 2- نفخه‌ی زنده شدن. با نفخه‌ی دوم همه مردگان زنده میشوند و از قبرها بیرون شده و برای حساب گرد هم می‌آیند 3- نفخه‌ی فرع و صعق، که با شنیدنش، مردم بیهوش می‌شوند، ولی کسی نمی‌میرد 4- نفخه‌ی به هوش آمدن و بیرون آمدن از این بیهوشی است. (فتح الباری (446/6))

«ابن حجر، پس از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: این‌که دو نفخه را چهار تا تلقی کرده است، روشن و واضح نیست؛ بلکه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن میان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنیدن نفخه‌ی نخست، همه‌ی زندگان می‌میرند، مگر آنان که به خواست الله استثناء شوند. آن‌ها با شنیدن نفخه، سرگردان می‌شوند و با دمیدن نفخه‌ی دوم، همه‌ی مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند. «حقیقت را الله بهتر میداند» (فتح الباری (446/6)).

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾
 گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این واقعیتی است که
 [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!! (۵۲)

کافران با حسرت و ندامتی که بر آنان مستولی شده می‌گویند: وای بر ما باد! چه کسی ما
 را از قبرهای ما بیرون آورد؟ (بیدار کرد و) برانگیخت؟! برای آنان گفته میشود. این همان
 چیزی است که خداوند بزرگ مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخن‌ها و پیام
 های خود) راست گفته بودند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

این جز یک بانگ مرگبار نیست، پس ناگهان همگی آنان نزد ما احضار کرده شوند. (53)
 زنده شدن آنها جز یک صدای واحدی بیش نخواهد بود که اسرافیل از جانب خدا بر آنان
 بانگ برمی‌دارد (که ایشان را دعوت به خروج از گورها میکند) و ناگهان ایشان در پیشگاه
 مان (برای محکمه) گرد آورده میشوند و حاضر می‌گردند.

مفسر صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته اسرافیل که می‌گوید: ای استخوان
 های پوسیده! و ای اندام‌های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به
 شما امر میکند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور میدمد، آنگاه
 بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع میشوند. (حاشیه صاوی ۳/۳۲۸).

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

در این روز به هیچ کس کمترین ظلمی نمی‌گردد، و جز آنچه را انجام میدادید جزا داده نمی
 شوید. (۵۴)

در این روز، جزا دادن مردم بر مبنای عدل است و بر هیچ کسی با کم شدن حسنات، یا با
 زیاد شدن گناهان ستم روا داشته نمی‌شود. همچنان در آن روز، جزا و پاداشی برای بندگان
 مقرر داشته نمی‌شود؛ مگر در برابر عمل خیر یا کار بدی که شخصی آن را انجام دهد یا
 سبب انجام آن شده باشد.

ابو سعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می‌شود، آنگاه که عذاب
 آماده شده برای خود را می‌بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می‌شود. (ابو
 سعود ۴/۲۵۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه سر انجام مشرکین را یادآور شد، حالا در آیات (55 الی 68)
 سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار را نیز به بیان می‌گیرد و می‌فرماید:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ﴿٥٥﴾

یقیناً اهل بهشت امروز سخت سرگرم خوشی و شادمانی (در نعمت‌ها) هستند. (55)
 «شُغْلٍ»: سرگرمی عظیم. هر چیز که انسان را به خود مشغول سازد و بی‌خبر از دیگران
 کند و موجب فراموشی غم و اندوه انسان شود. تکثیر آن برای تعظیم است.

«فِي شُغْلٍ»: سرگرم سرور و شادمانی، و بهره‌مند از نعمت‌های الهی هستند.

«فَاكِهِونَ»: جمع فَاكُهُ، خوشحال و خندان. بهره‌مند از نعمت و سرگرم لذت.

سرگرم شوخی و مزاح.

یعنی اینکه اهل بهشت با لذیذترین عیش، بزرگترین نعمت‌ها و کامل‌ترین سعادت در تنعم

مصروف اند؛ در بهشت، زندگی بدون مرگ، سلامتی بی مریضی، جوانی بی پیری، عزت بی ذلت، نعمت بی محنت، بقا بی فنا، خشنودی بی خشم و انس بی وحشت است. در بهشت از میوه‌ها استفاده میکنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه‌ها لذت می‌برند.

ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت‌هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (البحر ۳۴۲/۷).

هُم وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ ﴿٥٦﴾

آنان و همسرانشان در زیر سایه‌هایی [آرام بخش] بر تخت‌هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می‌زنند. (۵۶)

اهل بهشت و همسرانشان در زیر سایه‌های پروفراخ و پیر برکت بهشت، بر تخت‌های زیبا و راحت بخش تکیه زده‌اند در بهشت دیگر در تنهایی نیست. مسکن بهشتی آرامش بخش است. نشستن بر تخت و چوکی‌ها، به نشستن روی زمین برتری دارد.

«ظلال»: جمع ظلّ، سایه. تنکیر آن برای تعظیم است.

«الأرائك»: جمع آریکه، تخت. اورنگ (سوره کهف آیه 31، انسان آیه 13، مطففین آیات 23 و 35).

«مُتَكِنُونَ»: تکیه‌کنندگان. لم دهندگان (سوره کهف آیه 31، زخرف آیه 34).

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

در آنجا برای آنان میوه‌هاست، و برای آنان هر چه طلب کنند، در اختیارشان خواهد بود. (۵۷)

در بهشت و برای اهل بهشت میوه‌های متنوعی، لذت بخش در آنجا آماده شده در بهشت بهترین تغذیه است در بهشت دیگر محدودیت نیست. همچنان از سایر چیزهای پاکیزه، هر چه خواهند و اشتها داشته باشند برای‌شان حاضر است.

باید یاد آور شود که از فحوائی آیه مبارکه بر می‌آید که: معاد جسمانی است. (کلمات میوه و همسر و تخت نشانه آن است که در قیامت با همین جسم زندگی خواهیم کرد).

«فَاكِهَةٌ»: میوه. مراد انواع میوه‌ها است. تنکیر آن برای تفخیم است که بیان‌گر مرغوبیت و کثرت میوه‌ها است.

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان (۵۸)

بزرگترین بهره و بالاترین کرامت برای اهل بهشت وقتی میسر است که خداوند رحمان و رحیم با ایشان سخن و تهنیت می‌گوید و برای‌شان با سلام تحیه می‌فرستد. این سلام از جانب پروردگاری مهربان است که برای‌شان نعمت ارزانی نموده، رحمت‌شان کرده و عذاب را از ایشان دفع کرده است، واقعاً در بهشت رضا و سلامی با عظمت از خدا دریافت می‌شود. که در یافت سلام الهی، از جمله آرزو و خواسته‌های جنتیان می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نماند. (اخراج از ابن ابی حاتم).

ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.

وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

و (فرمان می‌دهیم) ای مجرمان! امروز (از مؤمنان) جدا شوید. (۵۹) قیامت روز فیصله و جدایی است. در این روز برای کافران گفته میشود: از مؤمنان جدا شوید و همراه شان نباشید؛ چون شما حال دیگر و ایشان حال دیگر دارند.

جدایی گناهکاران از نیکوکاران طبق قانون عدل الهی است، که فرمود: مؤمن و کافر یکسان نیستند: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (پس آیا کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق است؟ (هرگز چنین نیست، این دو گروه) مساوی نیستند.) (آیه: 18 سوره سجده).

شاید هم مراد از جدا شدن، جدایی مجرمین از یکدیگر و تنها شدن و به درد فراق گرفتار شدن باشد، همچون زندان انفرادی در دنیا که مجرمان را از یکدیگر جدا میکند. قرطبی میفرماید که: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور میدهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته میشود. (تفسیر قرطبی ۴۶/۱۵). «إِمْتَازُوا»: جدا گردید. به کنار روید.

شأن نزول:

روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می‌کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده میکند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بله! آن را زنده میکند. و بعد از آن تو را هم زنده می‌کند و به آتش می‌فرستد.

بدین مناسبت آیه «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۵ و البحر المحیط ۳۴۸/۷).

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما عهد (توصیه) نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ (۶۰)

در آیه مبرکه استفهام معنی توبیخ و سرزنش میدهد و کفار مجرم را توبیخ میکند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم؟ «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»: که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»: علت نهی را بیان میکند. یعنی شیطان دشمن شما میباشد، در دشمنی شیطان باید هیچ گونه شک و شکاکیت نداشته باشید، او پدر شما را فریب داد و شما فرزندان کسی هستید که اطاعت شیطان کرد.

باید که انسان، از دو حال نباید خارج باشد، یا بنده الله تعالی است و یا بندگی و اطاعت از شیطان را میکند بر شما واجب نکردم که شیطان را عبادت نکنید و از او فرمان برداری ننمایید؟ زیرا او دشمن آشکار شماست که با شما سخت بغض و کینه دارد.

باید یاد آور شد که: چنین عهد و پیمان و توصیه و دستوری، از طرق مختلف با انسان بسته شده و بدو فرمان داده شده است.

اولاً: توسط پیامبران (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه: 168، اعراف آیه: 27، یونس آیه: 2، زخرف آیه: 62).

دوم: توسط عقل. چرا که دلائل و براهین عقلی با زبان گویائی به انسان ها میفهمانند که نباید جز خدا را پرستید و اطاعت کرد.

سوم: از راه فطرت. چرا که انسان ذاتاً یکتا پرست بوده و فطرت سالم، طاعت و عبادت را منحصر به ذات پاک پروردگار می داند.

«لَا تُعْبُدُوا»: مراد از عبادت در اینجا، اطاعت است. چرا که یکی از صورت های عبادت اطاعت میباشد (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه: 31، مؤمنون آیه: 47). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و اینکه مرا عبادت کنید، که این راهی راست است. (٦١)

در آیه مبارکه علت و هدف نهایی عدم اطاعت از شیطان به بیان گرفته شده و میفرماید که: همانا شیطان دشمنی آشکاری با شما دارد، پس ای انسان چگونه از همچو دشمن اطاعت می‌کنند؟ «وَأَنْ اعْبُدُونِي» و به شما فرمان دادم که فقط من را بپرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید. این طریقی استوار و راه مستقیمی است که شما را به رضای خدا و بهشت الهی پیوست میسازد.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾» این همان دین درست و طریق مستقیم من است. باید از سرنوشت فریب خوردگان عبرت بگیرید.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

و به راستی او (شیطان) گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، پس آیا نمی‌فهمیدید. (٦٢) هر آینه شیطان انسان های زیادی از شما را گمراه کرده است. و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. آیا (تاریخ جباران گمراه پیشین را خواندید، و آثار سرنوشت گول خوردگان ابلیس را دیدید و) نیندیشیدید؟

امام طبری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من باز داشته تا جایی که او را پرستیدند. (تفسیر طبری ١٦/٢٣).

در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده میشوند آنگاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان میشود و به آنان احاطه میکند، سپس منادی ای چنین ندا در میدهد: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾» أَصْلُوهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾» (یس: 63-64).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. (٦٣)

این آتش افروخته که اکنون در پیش روی شما قرار دارد، همان آتشی است که در دنیا برای تان وعده داده شد. و شما آنها را تکذیب کردید.

امام صاوی گفته است: در حالیکه بر لبه دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. (تفسیر صاوی ۳/۳۲۹).
 پروردگار با عظمت ما بارها وعده جهنم را برای کفار داد و آنان بدین هوشدارها اصلاً توجه و باور نکردند. الله تعالی برای دوزخیان اتمام حجت نموده و پیوسته خطر دوزخ را به آنان ابلاغ کرده است.

اصْلُوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر کفری که می ورزیدید، به آن درآیید. (۶۴)
 «اصْلُوْهَا»: با دوزخ بسوزید و سوزش آنرا بچشید. بدان وارد شوید (المختصر فی تفسیر القرآن، تفسیر صفوة البیان).

کفار و دوزخیان هرگز از آتش جدا نخواهند شد. آنان در دنیا راه کفر را در پیش گرفته بودند، امروز برای شان امر میشود که در آتش درآیید، در قعر آن داخل شوید و از حرارت آن بچشید که این جزای تکذیب و کفر شماست.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بر دهان هایشان مهر خاموشی نهیم و دست هایشان با ما سخن میگویند و پاهای شان به اعمالی که همواره مرتکب می شدند، گواهی میدهند! (۶۵)

در روز قیامت اعضای بدن دارای نوعی درک و شعوراند که می توانند بر اعمال که انسان در دنیا مرتکب شده است شهادت دهند، باید گفت که در قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نمی باشد، طوری که یاد آور شدیم: الله تعالی در روز قیامت بر دهن های کافران مهر می نهد؛ چنانکه از سخن زدن باز می ماند، قوی ترین شاهد در محکمه عدل الهی در آن روز، اقرار و اعتراف عامل جرم است، و طوری که در فوق گفتیم؛ دست ها و پاهای مجرمین بر اعمال ناپسند و مجرمانه انسانها شهادت می دهند.

ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است: که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه حاضر می شود و اعمالشان بر آنان عرضه میگردد، اما آنها از در انکار در می آیند و میگویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده ایم.

فرشته میگوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ میگویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده میشود و اعضایشان به سخن می آیند، آنگاه آیه «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ» را خواند. (تفسیر طبری ۱۷/۲۳).

در حدیث آمده است: «بنده به خدا می گوید: آیا مرا از ستم امان نمی دهی و مانع نمی شوی؟ خدا میفرماید: بله! بنده می گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. الله میفرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو شهادت دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می زند، و به اعضایش گفته میشود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز میگویند، آنگاه خدا زبان او را باز میکند، و خطاب به اعضایش میگوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می کردم!» (این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است).

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

و اگر بخواهیم [در همین دنیا] چشم های شان را محو میکنیم، پس به [سوی همان] راه [گمراهی] بر یکدیگر پیشی میگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟ (۶۶).

«طَمَسُنَّ»: به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، طوریکه اصلاً وجود نداشته باشد.

«لَطَمَسْنَا»: محو میکردیم. از بین می‌بردیم (نساء آیه: 47، یونس آیه: 88، مرسلات آیه: 8). در اینجا مراد کور کردن و از میان بردن بینائی دیدگان است.

«فَأَنَّى»: چگونه؟ «فَأَنَّى يُبْصِرُونَ»: چگونه میتوانند ببینند؟ یعنی به هیچ وجه نمی‌توانند مسیر خود را ببینند.

در آیه مبارکه آمده است: اگر ما بخواهیم ایشان را (در دنیا مجازات کنیم، می‌توانیم. از جمله) کورشان می‌نمائیم، به گونه‌ای که اگر آنان بخواهند در راه بر یکدیگر پیشی گیرند، به هیچ وجه نتوانند راه را ببینند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی‌شوند. (تفسیر قرطبی ۴۹/۱۵). این بیان برای قریش تهدید است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

و اگر بخواهیم هرآینه آنان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه پیش بروند و نه برگردند. (۶۷)

«لَمَسَخْنَاهُمْ»: ایشان را مسخ می‌کردیم. مراد از مسخ، یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و قبیح است، اگر الله تعالی بخواهد خلقت و آفرینش کافران را مسخ و تغییر دگرگون می‌سازد، به طوری که آنها را در جای خود می‌خکوب می‌شوند. در اینجا بیشتر مراد تغییر و تبدیل انسان زیبا و توانا، به انسان درمانده و بیچاره است. اما مراد از مسخ می‌تواند تبدیل به حیوانات و مجسمه‌های بی روح نیز باشد.

به قولی دیگر معنی این آیه اینست: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقتش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

هرکس را که طول عمر دهیم او را در خلقت دگرگون می‌سازیم، آیا درک نمی‌کنید؟ (۶۸)
«نُعَمِّرْهُ»: تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد.

«نُنَكِّسْهُ»: واژگون می‌کنیم. «تنکیس» یعنی زیرورو کردن چیزی. مراد عقبگرد قوای جسمانی و روحانی انسان است، تا بدانجا که بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت انجام می‌پذیرد، و حرکات و روحيات کودکان در پیران پدیدار می‌گردد. به عبارت دیگر: پیران، کودکان می‌شوند (ملاحظه شود سوره‌های: حج آیه: 5، روم آیه: 54).

«الْخَلْقِ»: خلقت. آفرینش. مراد وضع جسمی و روحی است.
در تفسیر انوار القرآن: آمده است یعنی: به هرکس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش که نیرومندی و طراوت بود قرار می‌دهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود.

ابن جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان طور که میتواند انسان را پیر و دچار افت کند. (التسهیل ۱۶۶/۳).
خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (69 الی 76) موضوعاتی از نشانه‌های قدرت پروردگار یکتا و بیان

ویژگی های پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد:
وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

و ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته‌ایم، و سزاوار او [هم] نیست، این جز اندرز و قرآن مبین نیست. (۶۹)

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید که: ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد؛ زیرا شاعر در وادی‌های باطل فرو میرود، مبالغه میکند، به خیال پردازی دست می‌زند و گاهی دروغ می‌گوید.

وحی که بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده، جز تذکری برای صاحبان عقل‌های سلیم و فطرت‌های مستقیم چیز دیگری نمیباشد و آیات قرآنی که برای‌شان نازل شده بیانگر احکام، آداب و اخلاق شریعت اسلامی است.

امام قرطبی میفرماید: این رد ادعای است که کافران بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مینمودند که: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «با مزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن‌کریم کجاکه از همگونی کلام و گفته انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رضی الله عنه گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت» (تفسیر صفة النفاسیر محمد علی صابونی).

خواننده گان محترم!

یکی از تهمت‌هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از جانب مشرکین و کفار وارد میشد، علاوه بر ساحر و مجنون و کاهن بودن، تهمت شاعر بودن بود، در حالیکه: شعر بر خاسته از تخیل است، بر خلاف وحی.

شعر بر خاسته از عواطف و احساسات است، بر خلاف وحی.

شعر آمیخته با اغراق است، بر خلاف وحی.

گرچه قرآن دارای جملات موزون و مقطّع همچون شعر است، اما عنصر اصلی شعر که تخیل است، در قرآن راهی ندارد.

قرآن، جز ذکر نیست. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» ذکر قدرت و قهر خدا، یاد الطاف و نعمت‌های او، یاد عفو و مغفرت او، یاد سنت‌ها و قوانین او، یاد انبیا و اوصیا و اولیای او، یاد از تاریخ‌های پر عبرت، یاد از عوامل عزّت و سقوط امت‌ها، یاد از نیکوکاران و هدایت‌شدگان، یاد از تبهکاران و کافران و فاسقان و مجرمان و ستمگران و عاقبت‌آنان، یاد از اخلاص‌ها، ایثارها، شجاعت‌ها، انفاق‌ها، صبرها و پایان نیک آن، یاد از قتل‌ها، شکنجه‌ها، اذیت‌ها، تهمت‌ها، تحقیرها، حق‌کشی‌ها و به استضعاف کشیدن‌ها و عاقبت‌شوم مستکبران، یاد از اوامر و نواهی و مواعظ و حکمت‌ها، یاد از آفریده‌های آسمانی و زمینی و دریایی، یاد از آینده تاریخ و پیروزی حکومت حق و پر شدن جهان از عدل و داد و محکومیت ظلم و ستم، یاد از برزخ (مدت بین فوت و روز آخرت) و معاد (روز رستاخیر و از مرده واپس زنده شدن) و حوادث قبل از قیامت و چگونگی صحنه‌های قیامت و خطرات دوزخ و نعمت‌های بهشتی.

باید گفت در قرآن عظیم الشان، سخن از نفی ارزش شعر نیست، بلکه سخن از نفی شعر از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از تهمت به انبیاء علیهم السلام دفاع می کند.

همانطوریکه در آیه مبارکه آمده است: قرآن، مایه‌ی تذکر و یادآوری است. و قرآن، کلامی روشن و قابل فهم و استدلال است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا کسانی را که [به عقل و هوش و استعداد] زنده اند هشدار دهد، و فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شود. (٧٠)

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»: تا به وسیله این قرآن انسانی را بر حذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می برند.

«وَوَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»: و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛ (تفسیر ابو سعود ٢٤١/٤). زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی کنند.

امام بیضاوی در تفسیر خویش بیضاوی میفرماید: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان میدهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند. (تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل ١٣٦/٢).

بعد از آن خدا نعمت های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عز و جل راهیاب شوند:

باید گفت که: هشدار های قرآن، مایه تذکر و تنبّه است. و نشانه زنده دلی، پذیرش هشدار های قرآن عظیم الشان است. همچنان قابل یاد آوری است که: هدایت پذیری از قرآن، در انحصار قوم و نژاد خاصی قرار ندارد. و هدف نهایی و کلی از وحی و بعثت انبیاء بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است.

معروف است که: در انسان های قسی القلب و سنگدل حتی کلام الهی هم اثر نمی گذارد. حقیقت هم همین است که کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. وعده قهر الهی برای کافران، کلام قطعی خداست.

«حَيًّا»: هدف از آنزنده معنوی است که شخص عاقل و اندیشمند و بیدار دل است (ملاحظه شود سوره های: انعام / 122، فاطر / 22).

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم برای آنان چهار پایانی آفریده ایم که آنان مالکشان هستند. (٧١)

آیا انسان ها ندیدند یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی نگرند و در باره‌ی آنچه دست های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی اندیشند تا به وسیله آن به یگانگی و کمال قدرت ما راه یاب و هدایت شوند؟ چنانکه مالک و متصرف آنها هستند و این فضل و احسانی از جانب پروردگار سبحان است؟

واقعاً از نشانه های لطف پروردگار بر ما انسانها است: در حالیکه انسان در پیدایش حیوانات نقشی ندارد، ولی به اسانی میتواند مالک آنها می شود.

وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

و چهارپایان را برای آنان رام کردیم که برخی از آنها مرکب سواری آنان هستند و از [گوشت] برخی از آنها تغذیه می‌کنند. (٧٢)

الله تعالی این چار پایان را برای بندگان رام ساخته است؛ چنانکه از گوشت برخی می‌خورند، از شیر بعضی استفاده می‌کنند، برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند و بر بعضی دیگر مال و متاع شان را بار می‌کنند. پس پاک است خداوندی که این‌ها را برای بندگان عطا کرده و رام ساخته است.

«دَلَّلْنَاهَا»: آنها را منقاد و رام کرده‌ایم.

«رَكُوبُهُمْ»: رکوب به معنی مرکب، یعنی وسیله سواری است.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و برای آنان در چهار پایان منفعت‌ها و نوشیدنی‌هاست، پس آیا شکر نمی‌گزارند؟ (٧٣)
یعنی اینکه در آفرینش چهارپایان (حیوانات) برای مردم منفعت‌های زیادی است، چنان‌چه از گوشت، شیر پشم، استخوان و موی آن‌ها فایده می‌برند.

«مَشَارِبٌ»: جمع مَشْرَب به معنی مشروب؛ مانند مَأْكُل به معنی مَأْكُول؛ نوشیدنی‌ها. مراد شیرها است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

و به جای خدا معبودانی انتخاب کرده‌اند به امید آنکه [به وسیله آنها] ایشان مدد کرده شوند. (٧٤)

مشرکین غیر از خداوند متعال خدایانی را از سنگ و چوپ مانند مجسمه‌ها ساختند آنرا پرستش و عبادت میکردند، به امید اینکه آنان را یاری دهند در حالیکه این مجسمه‌ها ناشنوا و بی‌زبان بودند؛ فریاد را نمیشنوند و درخواست را اجابت کرده نمی‌توانند.

واقعیت هم همین است که: شرک و بت پرستی، کفران نعمت‌های الهی است. و جزای کسیکه به جای مطالعه در نعمت‌ها و شکر الهی به سراغ بت‌ها برود، احضار برای ورود به دوزخ است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نصرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

[ولی بتان] نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای [بتان] چون لشکری احضار شده هستند. (٧٥)

این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری شرکین را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. کافران با بت‌هایی که به عبادت آن‌ها می‌پرداختند در روز قیامت به حضور الله تعالی برای عذاب شدن حاضر آورده می‌شوند و در این هنگام بعضی از بعضی دیگر برائت می‌جویند.

قتاده می‌فرماید: در دنیا شرکین به خاطر بت‌ها قهر و کین دیگران را در دل می‌گیرند، و انگهی بت‌ها برای آنان سودی نمی‌آورند و شری را از آنان دفع نمی‌کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و شرکین انگار خدمتگزار آنها می‌باشند. (این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. تفسیر طبری ٢٠/٢٣).

و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می‌کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می‌کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و

محافظت میکنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند. (تفسیر قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵).

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می‌کنند می‌دانیم. (۷۶)

«فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»: از این‌که تو را تکذیب می‌کنند افسرده خاطر مشو، و از اینکه تو را به شاعری و سحر متهم می‌کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

در این جای شکی نیست که دشمنان در پنهان و آشکار مصروف دسیسه و توطئه‌ها هستند ولی الله تعالی می‌فرماید: «إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» از پنهان و نهاد آنها آگاه است، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع دارد و به خاطر آن، آنها را مجازات می‌دهد. در این هیچ جای شکی نیست که الله بر همه چیز آگاه است.

«قَوْلُهُمْ»: مراد سخنان مبنی بر الحاد و انکار خدا، و تکذیب و تقبیح پیغمبر است.

خواننده گان محترم!

در آیات (77 الی 83) موضوعاتی دلایل اثبات زنده شدن دوباره به بحث گرفته میشود:

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه‌ای بی ارزش آفریدیم، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به خصمه آشکار برخاست! (۷۷)

در آیه مبارکه می‌فرماید که: آیا انسان منکر روز قیامت و منکر زنده‌شدن بعد از مرگ، (با چشم عقل و دیده بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفه ناچیزی یعنی نطفه خلق کرده‌ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می‌آید؟ بعد از آن احوالش ترقی یافت تا انسانی گردید، سپس به شخص منکر و ستیزه جویی تبدیل شد از در دشمنی در می‌آید و به انکار و تکذیب حشر و نشر می‌پردازد. به تکذیب و انکار الله تعالی می‌پردازد که: قادر است انسان را از نطفه خلق کند آیا قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ همچنان در جمله: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ...» بیان نموده پست‌ترین مقام بشر و بالاترین مقامی که بشر برای خود قائل است، یعنی این بشری را که ما از نطفه پستی که اجزاء مشابه آن را به جوارح و اعضاء مختلفه در آوریم چون به مقام نطق و اراده رسید به خصومت با ما پرداخت و انکار قدرت ما در معاد می‌کند و برای ما و قدرت ما متلّی می‌زند، در حالیکه مثل او دانی و ادنی می‌باشد و برای خدا مثل اعلی است، زیرا قدرت خدا را نباید با قدرت خود قیاس کند، قدرت خدا از نیستی به اراده «كُنْ» ایجاد می‌کند.

شأن نزول آیه 77:

904- حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عاصی بن وائل حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم (استخوان پوسیده‌ای را آورد و ریزریز کرد و گفت: ای محمد! آیا این زنده می‌شود؟ رسول الله گفت: آری، خدا این را زنده می‌کند، و تو را هم می‌میراند و دوباره زنده می‌کند و هم به آتش سوزان جهنم واردت می‌کند. پس آیه «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ» تا آخر سوره نازل شد (حاکم 2 / 429 روایت کرده، حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح میدانند. طبری 20243 از

سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده است. «احکام القرآن» 1882 و «زاد المسیر» (1204).

905- ابن ابوحاتم از چند طریق از مجاهد، عکرمة، عروه بن زبیر و سدی به همین معنی روایت کرده است که آن شخص را ابي بن خلف گفته اند.

(طبري 29240 از مجاهد به قسم مختصر روایت کرده است و این مرسل است و طبري 29242 از قتاده و واحدي در «اسباب نزول» 721 از ابو مالک به قسم مرسل روایت کرده اند. خلاصه: از چند وجه آمده که این آیه به شان عاصي و ابن خلف است. بناءً اصل محفوظ است، اگر چه مفسرين در تعيين يکي از این دو مضطر بند - والله اعلم - به «الجامع لأحكام القرآن» 5181 / 0، «فتح القدير» 2103 و «زاد المسیر» (1208).

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

و (این انسان منکر قیامت) برای ما مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان ها را در حالیکه پوسیده اند، دوباره زنده میکند؟ (٧٨) «الْعِظَامُ»: جمع عَظْم، استخوانها.

«رَمِيمٌ»: پوسیده و فرسوده.

«نَسِيَ خَلْقَهُ»: جمله کوتاهی است که پاسخ کاملی برای پرسش هر فرد بیخبری است که قدرت خدا را با قدرت مردم همسان بداند و درباره آفرینش خود از خاک نیندیشد.

در آیه مبارکه آمده است که: شخص منکر، از روز حشر برای الله تعالی و رسولش مثالی را ارائه نماید. و به فکر خویش بعید میدانند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند، او قدرت الله تعالی آن را مانند قدرت انسان تشبیه نموده، از اصل نشأتش غفلت ورزیده و با انکار از زنده شدن بعد از مرگ گفته است: کی استخوان ها را آنگاه که بپوسد و پارچه پارچه شود زنده مینماید؟ انسان خلقت خود را فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و روح را در آن دمیدیم.

مفسر صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۱).

«قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هرآنکه آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و شخصی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آنکه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79)»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد که: ریشه‌ی بسیاری از ایشکالات در مورد قدرت خداوند رحمان، توجه نکردن به نمونه های مشابه و فراموش کردن سوابق است.

طوریکه یاد آور شدیم انسان حتی خلقت خود را که از نطفه به وجود آمده به باد فراموشی می سپارد.

منکران روز قیامت هیچگونه برهان منطق برای ادعا خویش ندارند، هر چه را مطرح می کنند بی اساس و بی بنیاد است.

دیده می شود که دین مقدس اسلام به چه حد و اندازه به انسانها آزادی قایل است: این آزادی

تا سرحدی است که: منکران الله وروز قیامت با کمال شہامت در برابر رہبر مسلمانان با صراحت حرف می زند و استدلال خویش که بنیاد هم ندارد مطرح می کند.

البته باید گفت که سؤال کردن هیچگونه ممانعتی ندارد، ولی بدی در این است که برخی سوالات دارای انگیزه های لجوجانه و مغرورانه است.

مشکل اساسی در برخی از سوالات عقیدتی اینست که ما انسان ها قدرت انسانی خویش را با قدرت الهی مقایسه میکنیم که به تأسف غیر عادلانه و غیر انصافانه میباشد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می گرداند و او به هر آفرینشی داناست. (۷۹)

ای پیامبر! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: این استخوان های پوسیده و پارچه پارچه را کسی زنده می کند که بار اول به وجود آورده است و زنده کردن بعد از مرگ، از پدید آوردن چیزی از عدم آسان تر است.

او تعالی به همه مخلوقاتش داناست و از گفتار و کردار آنان چیزی بر او پوشیده نیست.

با تمام قوت باید گفت: آنقدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: و او می داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

ابن کثیر میفرماید: «یعنی او می داند که استخوان ها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده اند».

معاد به دو چیز نیاز دارد: یکی قدرت خدا در آفریدن دوباره انسان ها و دیگری علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره میکند؛ «أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» نشانهی قدرت او و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نشانهی علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾

همان ذاتی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش میافروزید. (۸۰) الله ذاتی است که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است، انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان های پوسیده و خلقت دوباره آنها او را ناتوان و درمانده نمی کند. (تفسیر طبری ۲۱/۲۳).

ابو حیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالبتر و عجیبتر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز.

آب آتش را خاموش می کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می آید که شامل آب است. عرب ها آتش را از شاخهی گیاهان روشن می کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخهی گیاهان با عظمت و ممتازند». (البحر ۳۴۸/۷).

مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ»: درخت سبز. این تعبیر بیانگر این واقعیت است که تنها درختان سبز و زنده می توانند عمل کربن گیری و ذخیره کردن نور آفتاب را انجام دهند.

«نَارًا»: مراد انرژی ذخیره شده آفتاب بر اثر فتوسنتز در چوب های درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقه الکتریسیته ظاهر می شود و باعث روشن شدن آتش می گردد، یا با سوزاندن چوب ها، انرژی نهان در آنها آزاد می شود، و نور و حرارت

اندوخته و پنهان در ذرات پیکره درختان، دیگر بار به صورت روشنائی و گرما جلوه‌گر می‌آید. (تفسیر نور).

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاك شده) را بیافریند؟ آری! (قادر است) و اوست آفریننده دانا. (۸۱)

آن ذاتی که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ بدون شک تواناست. الله تعالی به حکمتش همه مخلوقات را آفریده است، به آفریده هایش داناست، به امور پوشیده و آشکارشان آگاه است و هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نیست. کار او خلق کردن است، چه در دنیا و چه در قیامت.

«أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ»: این که به گونه سابق و به شکل پیشین بسازد و بیافریند.

«الْخَلَّاقُ»: صیغه مبالغه خالق است. آفریدگار.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی درنگ موجود می‌شود. (۸۲)

هیچ چیز برای خدای عز و جل مشکل و سخت نیست؛ هر لحظه که انجام کاری، انفاذ امری، یا آفرینش چیزی را اراده کند، برایش می‌گوید: (کُنْ پیدا شو) پدید می‌آید. همه امور آفرینش و تقدیر، زندگی و مرگ، زنده کردن و برانگیختن به همین طریق تحقق می‌یابد. هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد.

مفسران می‌افزایند؛ الله متعال حتی نیاز و ضرورتی به گفتن کلمه «كُنْ» هم ندارد، زیرا این خود نیاز است و در شأن او نیست، بنابراین این مراد از کلمه «كُنْ» همان اراده و حکم اوست.

تحقق فرمان و اراده‌ی الهی زمان نمی‌خواهد، به اصطلاح مثل يك چشم به هم زدن است. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: (و فرمان ما جز يك فرمان نیست (آن هم بسیار سریع) مانند يك چشم بر هم زدن.) (سوره قمر آیه: 50).

برای خداوند متعال، آفرینش همه اشیا یکسان است. خداوند در آفرینش هستی، نه وسیله می‌خواهد نه کمک و نه کسی که موانع را بر طرف کند. و میان اراده‌ی خدا و انجام کار فاصله‌ای نیست. «كُنْ فَيَكُونُ».

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

پس منزه و پاک است خدایی که (ملک و) ملکوت هر موجود به دست (قدرت) او و بازگشت شما همه خلائق به سوی اوست. (۸۳)

«مَلَكُوتُ»: مالکیت و حاکمیت. کشور عظیم. قدرت تصرف فراوان.

همه سرچشمه‌ی هستی به دست اوست و هم بازگشت همه چیز به سوی اوست.

خداوند بزرگ از گفته‌های مشرکان منزّه است، از عیب و ناتوانی پاک است و از شرک و شریکان بالاتر است. او مالک همه کائنات، تصرّف کننده در همه مخلوقات و تقدیر کننده حادثات است.

هیچ کسی در آفرینش با او منازعه نمی کند و هیچ انسانی در حکم با او شریک نیست. معجزه‌های او شگفت آور، نشانه هایش آشکار، قدرتش بی نهایت و نعمت هایش کامل است.

و سرانجام تمام خلائق برای حساب و جزاء در روز قیامت به سوی او بر میگردند. تا اعمال خوب و بدشان را جزا و پاداش دهد.

در خاتمه از الله متعال مسألت داریم که ما را از شر بدکاران، مصؤن بدارد و به نور معرفت خود دل های مان را تابناک فرماید.

و من الله التوفيق

فهرست مطالب و موضوعات سوره یس

	وجه تسمیه	یس	
	ارتباط و مناسبت این سوره با سوره ی فاطر		1
	فضیلت سوره یس (یاسین)		2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس		3
	محتوای سوره «یس»		4
	خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی)		5
	قصه و داستان اصحاب قریه (آیات: 13 - 27)		6
	داستان حبیب نجار		7
	دمیدن در صور		8
	زمان دمیدن در صور		9
	چند بار در صور دمیده می شود؟		10

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م) تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهوره تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سوره «یس»

تتبع ونگارش: امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**